

# خاتمی نامه

## گفتار سوم : جمهوریّت و شراکتانها

سید محمد روحانی

حائز رتبه دکتری فلسفه و اندیشه اسلامی

خرداد ۱۴۰۳

قرآن، معجزه خداست برای همه اعصار، و امام خمینی، معجزه قرآن است در عصر ما؛ یک سوره اش سید حسن نصرالله، یک سوره اش حاج قاسم سلیمانی، یک سوره اش ابراهیم رئیسی مظلوم، یک سوره اش حسین امیر عبد اللهی، و ام الکتابش: نایب الامام، سید علی خامنه ای.

## بسم الله الرحمن الرحيم

## کابوسی پیامبر

این گفتار را با حدیثی آغاز می‌کنم که محدث بزرگ شیعه، شیخ کلینی - رحمه الله علیه - آنرا در کتاب کافی آورده و سیوطی - محدث مشهور اهل سنت نیز مشابه آنرا در کتاب درالمنثور روایت کرده است.

گفته‌اند: شبی از شب‌ها، پیامبر بزرگوار ما، در حالتی از خواب برخاستند که بسیار غمگین و پریشان بودند. جبرئیل امین به حضور ایشان آمد و گفت: یا رسول الله، چرا این قدر شما را ناراحت می‌بینم؟ فرمود: جبرئیل، در خواب دیدم که بنی‌امیه از منبر من بالا رفته، زمام امور امت مرا در دست گرفته، و مردم را به سوی گمراهی و قهقرا می‌برند. آنگاه جبرئیل آیاتی از قرآن را از جانب خدا بر پیامبر نازل کرد که خبر می‌داد: حتی اگر روزی فرا برسد که بنی‌امیه - یا هرکس دیگری از دشمنان تو - دوباره قدرت بگیرند، روزگار آنان کوتاه و حکومتشان مستعجل خواهد بود. در نتیجه، هرگز نمی‌توانند آثار هدایت دین ترا از بین ببرند و پیروزی نهایی با دین حقی است که تو آورده‌ای. با نزول این آیات بود که پیامبر خوشحال شده و آرام گرفتند.<sup>۱</sup>

از این روایت چه می‌فهمیم؟ قبل از هر چیز، خوبست به این نکته توجه کنیم که این روایت، از نگرانی‌های بی‌حد و حصر بزرگ‌ترین شخصیت تاریخ سخن می‌گوید؛ شخصیتی که ما به دلایل فلسفی، کلامی، و قرآنی، می‌دانیم که بهتر از او رهبری در تمام تاریخ بشر وجود نداشته و نخواهد داشت. پس این روایت، از دل نگرانی‌های رهبری سخن می‌گوید که - بدون تعارف - بالاترین شخصیت خلقت است و مؤید است به عالی‌ترین معجزات و تأییدات الهی؛ بزرگ پیغمبر خدا که جبرئیل امین و دیگر فرشتگان الهی، روز و شب خدمتگزار درگاه او بوده‌اند: «فان الله هو مولاه و جبرئیل و»

<sup>۱</sup> بعضی مفسران گفته‌اند که این آیات، در سوره شعراء است؛ آنجا که می‌فرماید: «أفرأیت ان متناهم سنین\* ثم جاههم ما كانوا یوعدون\* ما اغنی عنهم ما كانوا یتمرن/ آیا پس دیده‌ای که اگر بهره‌مند کنیم آنها را سالیانی؟\* پس آنگاه بیایدشان آنچه وعده داده شده‌اند\* هیچ به دردشان نخورده باشد آنچه بهره برده‌اند [سوره شعراء، آیات ۲۰۵ تا ۲۰۷]». بعضی نیز گفته‌اند که این آیات در سوره قدر است: «وما ادریک ما لیلۃ القدر\* لیلۃ القدر خیر من الف شهر/ و چه می‌دانی تو که چیست شب قدر\* شب قدر بهتر است از هزار ماه [سوره قدر، آیات ۲ و ۳]؛ به این معنا که یک شب از حکومت حقی که ای پیامبر، تو به دنبال آن هستی، از هزار ماه حکومت باطل آنان بهتر و پربهره‌تر است.

صالح المؤمنین وملاکة بعد ذلك ظهیر / پس همانا که خدا، اوست مولایش، و جبرئیل، و صالح مؤمنان، و فرشتگان بعد از همه آنانند پشتیبان<sup>۲</sup>». ما درباره چنین شخصیتی سخن می‌گوییم و اوست که در رؤیای صادق‌اش حقایقی را می‌بیند که سخت اندوهناک و نگران‌ش می‌سازد.

### دلواپسی‌های بزرگ

چه چیز پیامبر را تا این حد آشفته‌خاطر ساخته بود؟ این که تعلیماتش به مردم، دستمایه و بازیچه بنی‌امیه شود. بنی‌امیه کیستند؟ در یک کلام، بزرگ‌ترین و قدرتمندترین دشمنان تاریخی پیامبر در عصر بعثت. ابوسفیان، که طراحی و اجرای گسترده‌ترین جنگ‌ها بر علیه پیامبر - از جمله، جنگ اُحُد و جنگ خندق - را برعهده داشت، بزرگ بنی‌امیه است. هند جگرخوار، که در جنگ احد، به انتقام کشته شدن پدر و برادرش در جنگ بدر، بدن مطهر عمومی عزیز پیامبر، حمزه سیدالشهداء - رضوان‌الله‌علیه - را به فجیع‌ترین شکل ممکن، تکه‌پاره و مثله‌مثله کرد و جگر او را به دندان کشید، همسر همین ابوسفیان است. معاویه، که سال‌ها بعد، بزرگ‌ترین جنگ‌ها را علیه علی بن ابی‌طالب و سپس فرزندش حسن بی‌علی - علیه‌السلام - رهبری کرد، فرزند همین هند و ابوسفیان است. بالاخره، یزید که جنایت کربلا را رقم زد، فرزند معاویه، و نوه ابوسفیان و هند است.

من بنا ندارم که وارد بحث‌های تاریخی شوم. اما اجازه می‌خواهم درباره هریک از این سه شخصیت - یعنی، ابوسفیان، معاویه، و یزید - حکایتی را نقل کنم که در تواریخ معتبر آمده است.

گفته‌اند، سال‌ها بعد از رحلت پیامبر، وقتی خلیفه سوم - عثمان بن عفان، که از بنی‌امیه محسوب می‌شد - به خلافت رسید، ابوسفیان که در آن ایام پیر و نابینا شده بود، از برخی اطرافیانش خواست تا او را به اُحُد و بر سر قبر حمزه ببرند. وقتی به قبرستان اُحُد رسید، از اطرافیانش پرسید: آیا به غیر از ما بنی‌امیه، کس دیگری هم در این اطراف هست؟ هنگامی که مطمئن شد غریبه‌ای در آنجا نیست، متوجه قبر حمزه شد. آنگاه لگدی به قبر زد و گفت:

<sup>۲</sup> (سوره تحریم، آیه ۴)

حمزه، صدای مرا می‌شنوی؟ یک روز تو و برادرزاده‌ات - محمد<sup>۳</sup> - به اسم آوردن یک دین جدید، حکومت عرب را از ما گرفتید؛ اما امروز به اسم جانشینی همان برادرزاده‌ات، حکومت دوباره به دست ما افتاده است. بعد درحالی که با خشم و نفرت قبر حمزه را لگد می‌کرد، گفت: من امروز انتقام خودم را گرفتم.<sup>۴</sup> آنگاه به خانه عثمان رفت و از اطرافیانش خواست تا بزرگان بنی‌امیه را جمع کنند. وقتی همه جمع شدند، دوباره پرسید: آیا به غیر از فرزندان امیه کس دیگری هم اینجا هست؟ به او گفتند نه، اینجا فقط بنی‌امیه جمعند و غریبه‌ای در میان ما نیست. آنگاه ابوسفیان گفت: فرزندان امیه، من اگرچه امروز پیر و نابینا شده‌ام اما بالاخره به آرزوی خودم رسیدم. اینک با خلافت عثمان، حکومت عرب دوباره در دست ماست. نگذارید از دستتان خارج شود. این حکومت را مثل توپ بازی کودکان، با یکدیگر دست‌به‌دست کنید و اجازه ندهید این بازیچه به دست کسی جز بنی‌امیه بیفتد.<sup>۵</sup>

در تاریخ آمده است: معاویه پس از آن که رسماً خلافت را به دست گرفت، در یکی از سخنرانی‌هایش خطاب به مردم گفت که همانا تنها انگیزه من در جنگ با علی و طرفدارانش، به دست گرفتن حکومت بود. اکنون به هدف خود رسیده‌ام. من کاری با دین شما ندارم. هرچقدر می‌خواهید نماز بخوانید و قرآن تلاوت کنید. اما اگر کسی با حکومت من درگیر شود، پاسخی جز شمشیر نخواهد دید.<sup>۶</sup>

در تاریخ آمده است که یزید بن معاویه شاعر توانایی بود. روزی که سرهای مقدس شهیدان کربلا را برایش آوردند، درحالی که جسورانه با آن سرهای بریده بازی می‌کرد، اشعاری سرود که یکی از مشهورترین ابیاتش این است:

**لعبت هاتم بالملك فلان**

**خبر جاء ولا وهي نزل**

<sup>۳</sup> صلی الله علیه و آله وسلم

<sup>۴</sup> ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶

<sup>۵</sup> مسعودی، مروج الذهب، جلد ۲

<sup>۶</sup> شیخ مفید، ارشاد، جلد ۲

یعنی: «بنی‌هاشم حکومت و پادشاهی را بازیچه خود ساختند؛ و گرنه، هرگز نه

خبری آمده بود و نه وحی نازل شده بود».<sup>۷</sup>

خب؛ رؤیای پیامبر - یا شاید بهتر باشد بگوییم: کابوس پیامبر - چه معنایی داشت؟ ما البته، به خاطر استدلالات محکم کلامی و روایی، ایمان داریم که سرتاسر سخنان پیامبر، معصومانه و خالی از خطا، و رؤیاهای او نیز تماما صادق بوده است. یعنی پیامبر به راستی از غیب خبر داشت و می‌دانست چه سرنوشتی در انتظار امت اوست. اما حتی اگر به فرض محال، بگوییم که رؤیای پیامبر صرفا خبر از دلواپسی‌های او درباره آینده امتش می‌داده، جا دارد با توجه به تأثیری که حکومت بنی‌امیه بر مسیر تاریخی اسلام گذاشت، به این موضوع فکر کنیم که: دل‌نگرانی‌های پیغمبر دقیقا از بابت چه چیزهایی بوده است؟ و چه نقطه‌ضعف‌هایی در امت پیغمبر وجود داشت که باعث شد کار آنها در مسیر تاریخ، به جایی بکشد که کشید؟

### ریشه‌های نفوذ و انحراف

واقعا چطور شد که بنی‌امیه، با آن سابقه‌ای که در دشمنی با اسلام داشتند، توانستند به عنوان خلیفه و

جانشین رسول‌الله، به حکومت برسند؟

چطور شد که تنها در فاصله‌ای حدود ۲۰ سال پس از رحلت پیغمبر، کسی همچون معاویه، پسر هند و

ابوسفیان، حکمرانی بر مسلمانان را به دست گرفته و خلافت رسول‌الله را رسماً به یک پادشاهی اشرافی و موروثی تبدیل می‌کند؟ این واقعه حقیقتاً حیرت‌انگیز است.

چطور می‌شود تصور کرد، به اسم پیغمبری که فقیر بودن و نشست و برخاست با پابرهنگان را افتخار خود

می‌خواند، اشرافیگری حاکم شود؟<sup>۸</sup> مگر پادشاهی و موروثی کردن حکومت، از منطق و عقلانیتی که پیامبر منادی آن بود،

<sup>۷</sup> ابن شهر آشوب، مناقب، جلد ۴

<sup>۸</sup> برای آشنایی با آداب زندگی پیامبر، می‌توانید به ترجمه کتاب شریف «سنن‌النبی» اثر زیبای علامه طباطبایی مراجعه نمایید. گوشه‌هایی از سبک زندگی و مخصوصاً ساده‌زیستی ایشان، در این آدرس هم قابل دسترسی است:

<https://fa.wikifegh.ir/%D%A%B%D%A%D%A%AF%D%A%E%D%A%AC%D%A%B%D%A%DB%D%A%B%D%A%AA%DB%AC%D%A%BE%DB%D%A%AV%D%A%D%A%D%A%D%A%BA>

هزاران فرسنگ فاصله نداشت؟ چه می‌گوییم؟ هزاران فرسنگ فاصله یعنی چه؟ مگر نژادپرستی و تجمل‌گرایی و رفاه‌زدگی، با تعالیم پیغمبر - و حتی با سیره جانشینانی همچون ابوبکر و عمر - در تضاد کامل نبود؟ واقعا چه اتفاقی برای امت اسلامی رخ داد که در مقابل چشم بسیاری از صحابه پیغمبر که هنوز زنده بودند - و تعداد بسیار بیش‌تری از تابعین<sup>۹</sup> - پسر ابوسفیان - می‌فهمید چه می‌گوییم؟ فرزند ابوسفیان و هند جگرخوار - به زمامداری مسلمانان می‌رسد و در سخنرانیش صراحتاً می‌گوید که دین شما ربطی به سیاست من ندارد؟

من فعلاً بنا ندارم به این پرسش‌ها پاسخ مفصلی ارائه دهم.<sup>۱۰</sup> اما می‌خواهم بگویم: اگر میراث پیامبر اعظم - که بزرگ‌ترین معجزه‌های تاریخ متعلق به اوست - با چنین خطر و آفتی مواجه بوده، میراث انقلاب اسلامی ما نیز، هرگز از چنین خطرات و آفاتی مصون نخواهد بود. اگر کار برای نبی اکرم - که جان من و جان همه جانداران عالم فدای او باد - تا این اندازه سخت بوده که چنان کابوس وحشتناکی را دیده، کار برای ما - که نه معجزه‌ای در اختیار داریم و نه ملائکه را به چشم می‌بینیم - قاعدتاً، به مراتب سخت‌تر و دشوارتر خواهد بود.

نمی‌خواهم شعار سیاسی بدهم. فقط می‌خواهم هشدار داده باشم تا در خصوص دشواری‌های موجود در مسیر انقلاب اسلامی - آنچه تاکنون پیموده و آنچه در پیش دارد - دچار ساده‌اندیشی نشویم؛ و از آن مهم‌تر، وقتی درباره انتظارآتمان از انقلاب اسلامی و میزان موفقیت‌مان در جامعه عمل پوشاندن به آرمان‌های این انقلاب قضاوت می‌کنیم، قضاوتی واقع‌بینانه داشته باشیم.

### مغالطه با پوشش اصلاح‌طلبی و عدالت‌خواهی

سالیانیست که بر زبان و قلم برخی از نویسندگان و گویندگان، چه در مطبوعات داخلی و چه در رسانه‌های خارجی - و اخیراً نیز در فضای بی‌دروپیکر مجازی که در آن مرزی میان داخل و خارج وجود ندارد - سخنانی جاری می‌شود که به‌باور بنده مشتمل بر مغالطه‌ایست بسیار خطرناک. چه مغالطه‌ای؟ این‌که، با عناوین زیبایی همچون

<sup>۹</sup> «تابعین» به کسانی می‌گویند که خود پیغمبر را به چشم ندیده‌اند اما اصحاب پیغمبر را به چشم دیده‌اند؛ یعنی به تعبیر امروزی، نسل دوم و سوم انقلاب پیغمبر.

<sup>۱۰</sup> ما در مباحث سوره طه تا حدی به این موضوع پرداخته‌ایم:

اصلاح‌طلبی یا عدالت‌خواهی و یا مانند این‌ها - و به‌بهانه این‌که هنوز برخی از آرمان‌های این جمهوری دینی، جامه عمل به‌خود نپوشیده - اصول فکری این انقلاب، و حتی مبانی اعتقادات دینی مردم را مورد هجمه‌های تبلیغاتی و بازی‌های رسانه‌ای قرار می‌دهند. بعد، به‌محض این‌که کسی از چنین حجم حیرت‌انگیزی از شارلاتانیسم ژورنالیستی، ابراز نگرانی می‌کند<sup>۱۱</sup>، در جوابش می‌گویند این‌قدر در قبال فکر و فرهنگ مردم ابراز دلوپسی نکنید. آیا بعد از گذشت چند دهه از پیروزی انقلاب، هنوز بنیان‌های فکری و فرهنگی نظام، به قدری ضعیف است که می‌توسید مردم تحت تأثیر چند روزنامه و سایت و شبکه اجتماعی مجازی قرار بگیرند؟ پس جمهوری اسلامی در این سال‌ها، برای تقویت فکر و فرهنگ مردم، چه کرده است؟

مثل همیشه، آنچه در این‌گونه مغالطه‌ها بیش‌تر باعث جلب توجه و نگرانی من می‌شود، کبرای قضایاست نه صغراها. بنابراین، من در اینجا - دست کم فعلاً - نمی‌خواهم در این‌باره بحث کنم که بنیان‌های فکری و فرهنگی ما تا چه اندازه قوی یا ضعیف است. نمی‌خواهم بگویم که جمهوری اسلامی در طول این سال‌ها، در زمینه فرهنگ‌سازی، تا چه میزان موفق یا ناموفق بوده است. نمی‌خواهم درباره علل و عوامل موفقیت‌ها یا عدم موفقیت‌های انقلاب اسلامی سخن بگویم. این مباحث، هر چند در جای خود بسیار مهمند، اما در مقایسه با آنچه که من می‌خواهم پیرامونش صحبت کنم، موضوعاتی هستند جزئی و صغروی.

### صورت درست مسئله

سؤال اصلی من اینست: با توجه به جمیع شرایط - از جنگ نظامی و تحریم اقتصادی گرفته، تا هجوم

ماهواره‌های فارسی‌زبانی که رسماً توسط دشمنان این جمهوری مدیریت می‌شوند، تا واقعیتی به‌نام فضای مجازی

<sup>۱۱</sup> تعبیر «شارلاتانیسم ژورنالیستی» را من از رهبر حکیم و مظلوم این انقلاب وام گرفته‌ام. ایشان در تاریخ ۱ اردیبهشت ۱۳۷۹ طی یک سخنرانی بسیار مهم که در جمع جوانان و در مصلاهی بزرگ تهران ایراد فرمودند، رفتار برخی از روزنامه‌ها و نشریات دوران اصلاحات را مصداق روشنی از «شارلاتانیسم مطبوعاتی» خواندند. متن کامل این سخنرانی را می‌توانید در این آدرس پیدا کنید:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۳۰۰۳>

ما در مقالات قبلی از همین سلسله مقالات، پیرامون این‌گونه روزنامه‌ها و نشریاتی که محصول دوران حکمرانی اصلاح‌طلبان بودند، مکرراً سخن گفته‌ایم و باز هم سخن خواهیم گفت. کتاب «ایستاده در باد» نیز مملو از ذکر مثال‌های متنوعی از این‌دست شارلاتان‌بازی‌های ژورنالیستی است که در آن سال‌ها، زیر پرچم خاتمی و دولت اصلاحات، اتفاق می‌افتاد و هنوز هم وجه غالب بسیاری از رسانه‌هاست:

[https://halgheh.com/?page\\_id=۶۳۰](https://halgheh.com/?page_id=۶۳۰)

که آثار سوء فرهنگی آن، نه فقط ما، بلکه همه دنیا را به وحشت انداخته - انتظار داریم وضعیت فرهنگی نظامان تا چه حد به نقطه ایده‌آل نزدیک شده باشد؟

گفتم جنگ نظامی؛ فراموش نکنیم که جنگ هشت ساله تحمیلی، یکی از بزرگ‌ترین و تمام‌عیارترین جنگ‌هایی بوده که جهان در قرون اخیر به خود دیده است. دقیق‌تر بگوییم: طبق آمار جهانی، جنگ ما با عراق، دومین جنگ طولانی قرن بیستم میلادی، پس از جنگ آمریکا با ویتنام بوده است.<sup>۱۲</sup> بله! هرگز نباید از یادمان برود که تقریباً به محض پیروزی انقلاب، به مرزهای ما حمله شد و ما در دفاع از سرزمینمان، درگیر یکی از بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ معاصر شدیم. جنگی که ما برای مقابله با آن، حتی کم‌ترین آمادگی را هم، نداشتیم. چون درست بعد از وقوع یک انقلاب به تمام معنا - یعنی زیر و رو شدن همه چیز در یک کشور - به ما تحمیل شد.

گفتم تحریم اقتصادی؛ یادمان نرود از همان زمانی که جنگ ویرانگر تحمیلی را با کمک صدام حسین بر علیه ما راه انداختند، و حتی مدتی قبل از آن، تحریم‌های اقتصادی ظالمانه‌ای را نیز به اجرا درآوردند که به شهادت وزیر خارجه اسبق آمریکا - هیلاری کلینتون<sup>۱۳</sup> - در طول زمان، به شکل هوشمندانه‌ترین و فلج‌کننده‌ترین تحریم‌ها در تمام تاریخ بشر درآمده است و همچنان نیز بر علیه ما ادامه دارد.<sup>۱۴</sup> خوب توجه کردید؟

هوشمندانه‌ترین و فلج‌کننده‌ترین تحریم‌های تاریخ تمدن بشر.

<sup>۱۲</sup>

<https://www.tabnak.ir/fa/tags/۳۵۴۰۱۱۱/%D%A%AC%D۹%۸۶%.DA%AF-%D۹%AV%.DB%۸C%D۹%B۱%D۹%AV%.D۹%۸۶-%D۹%۸۸-%D۹%B۹%D۹%B۱%D۹%AV%.D۹%۸۲>

<sup>۱۳</sup> Hillary Clinton

<sup>۱۴</sup>

<https://www.isna.ir/news/۱۴۰۲۱۱۱۶۱۱۶۲۰/%D۹%۸۵%D۹%B۵%D۹%A۸%D۹%AV%.D۹%AD%.DB%۸C-%D۹%۸۵%.D۹%۸۲%D۹%AF%.D۹%۸۵-%D۹%AF%.D۹%۸۷%.D۹%۸۷-%DB%B۹%.DB%B۰-%D۹%AF%.D۹%۸۷%.D۹%۸۷-%>



گفتم هجوم ماهواره‌های فارسی‌زبان؛ بارها گفته‌ام: برای این‌که بتوانید از حجم عملیات روانی و تبلیغاتی برعلیه این نظام و باورهای اعتقادی مردمش، تخمین واقع‌بینانه‌ای داشته باشید، کفایت از خودتان پرسید: جمعیت کشور ما، مگر چند درصد از جمعیت کل مردم جهان را تشکیل می‌دهند؟ بعد پرسید: کل ماهواره‌های تلویزیونی در جهان چه تعداد است؟ بالاخره سؤال کنید: چه درصدی از ماهواره‌های تلویزیونی جهان، فضای ایران را پوشش می‌دهند؟

من در این‌باره آمار به‌روزی پیدا نکردم. اما طبق برخی گزارش‌ها<sup>۱۵</sup>، سال ۱۳۹۳ شمسی، در کل جهان ۳۰۰ ماهواره تلویزیونی فعال بوده است. (اشتباه نکنید! نگفتم ۳۰۰ شبکه تلویزیونی. گفتم ۳۰۰ ماهواره تلویزیونی که طبیعتاً هرماهواره برنامه‌های ده‌ها و بلکه صدها شبکه را پخش می‌کند.) در آن سال، جمعیت ایران حدود ۷۷ میلیون و جمعیت جهان حدود ۷/۱ میلیارد نفر بوده است. در شرایط کاملاً طبیعی و اصطلاحاً نرمال<sup>۱۶</sup>، نسبت ماهواره‌هایی که فضای ایران را پوشش می‌دهند، به کل ماهواره‌های تلویزیونی جهان، باید تقریباً مساوی باشد با نسبت جمعیت ایران به جمعیت کل جهان. پس طبق اعداد بالا، این نسبت باید حدود ۱ درصد باشد.

اما آیا می‌دانید این نسبت، در واقعیت امر، چقدر غیرطبیعی است؟ از مجموع ۳۰۰ ماهواره‌ای که گفتم در آن سال در جهان وجود داشته، ۱۱۶ ماهواره فضای ایران را پوشش می‌دادند. یعنی این نسبت به‌جای آن که ۱ درصد باشد، حدود ۳۹ درصد است. بنابراین،

[%D%AF%D%B1-%D%AD%D%82%D%A7%D%A8%D%84-%D%AA%D%AD%D%B1%DB%8](#)

(۱۵)

<https://www.khabaronline.ir/news/۳۶۳۹۸۳/%D%A۲%D%85%D%A۷%D%B1-%D%B۱%D%8۸%D%B۲%D%8۶%D%A۷%D%85%D%8۷-%D%AC%D%8۸%D%A۷%D%8۶-%D%A۷%D%B۲%DA%A۹%D%A۷%D%8۶%D%A۷%D%8۴%D%8۷%D%A۷%DB%8C-%D%8۱%D%A۷%D%B۱%D%B۳%DB%8C-%D%B۲%D%A۸%D%A۷%D%8۶-%D%85>

حضور ماهواره‌های تلویزیونی در فضای ایران، حدود ۳۹ برابر بیش‌تر از حد طبیعی آن است.

همان‌طور که گفتم، این آمار مربوط به سال ۱۳۹۳ است. با یک محاسبه سرانگشتی، می‌توان حدس زد شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبانی که امروز و در این لحظه، رسماً بر علیه جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند - و برخلاف عرف جهانی، برنامه‌هایشان را نیز مجاناً برای ایرانی‌ها پخش می‌کنند - تعدادشان آن‌قدر غیرطبیعی است که از این جهت، هیچ کشوری به گرد پای ما نمی‌رسد. این آمار غیرطبیعی - مخصوصاً اگر بپرسید که «هزینه‌های این شبکه‌های فارسی‌زبان از کجا تأمین می‌شود؟» - شاید برایتان درک ریاضی جالبی فراهم کند از آنچه که نامش را **تهاجم فرهنگی**، یا از آن بالاتر، **شبیخون فرهنگی** گذاشته‌اند.

بالاخره، گفتم **فضای مجازی**؛ برای داشتن تخمینی از آثار شگفت‌انگیز شبکه‌های اجتماعی مجازی، من فقط یک مثال می‌زنم. حتماً به‌خاطر دارید که در سال ۲۰۱۸ میلادی مدیر فیس‌بوک<sup>۱۷</sup> رسماً در *مجلس سنای آمریکا* بازخواست شد؛ به این اتهام که از طریق شبکه مجازی تحت مدیریتش، شرایطی را فراهم کرده که با کمک آن، روسیه توانسته در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تأثیر بگذارد.<sup>۱۸</sup> چندی قبل نیز دولت آمریکا جایزه‌ای ۱۰ میلیون دلاری گذاشت برای به‌دست آوردن اطلاعاتی پیرامون دو ایرانی که به‌دنبال تأثیرگذاری بر انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۲۰ میلادی بوده‌اند.<sup>۱۹</sup>

<sup>۱۷</sup> Facebook

<sup>۱۸</sup>

<https://parsi.euronews.com/۱۰/۰۴/۲۰۱۸/facebook-ceo-mark-zuckerberg-testify-before-usa-congress-live-coverage>

<sup>۱۹</sup>

<https://www.jahannews.com/news/۷۹۰۵۲۴/%D%AC%D%AA%DB%AC%D%AB%۲D%۸۷%۹-%DB%B%۱DB%B%۰-%D%۸۵%۹DB%۸C%D%۸۴%۹DB%۸C%D%۸۸%۹D%۸۶%۹-%D%۸F%D%۸۴%۹D%۸A%۷D%۸B%۱DB%۸C-%D%۸A%۲D%۸۵%۹D%۸B%۱DB%۸C%DA%A%۹D%۸A%۷-%DB%B%۲-%D%۸۷%۹DA%A%۹D%۸B%۱-%D%۸A%۷DB%۸C%D%۸B%۱D%۸A%۷D%۸۶%۹DB%۸C>

خوب توجه می‌کنید؟ کشوری که خودش را مهد آزادی بیان می‌داند و به همه دنیا به خاطر این موضوع فخر می‌فرشد، از تأثیر حیرت‌انگیز شبکه‌های مجازی - که قاعدتا در آنها چیزی به جز بیان وجود ندارد - در نتایج انتخاباتش احساس وحشت می‌کند. بگذریم از این که بنا به آمارهای رسمی خودشان، شبکه‌هایی مثل فیس‌بوک به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل طلاق در خانواده‌ها، معرفی شده‌اند.<sup>۲۰</sup> یعنی شبکه‌های مجازی، چه از جهت تأثیرشان در فرهنگ درونی (آمار طلاق) و چه از جهت راهی که برای نفوذ بیگانگان باز کرده‌اند (اثرگذاری در انتخابات) فریاد سیاستمداران آمریکایی را نیز به آسمان بلند کرده است. تا جایی که بدون هیچ پرده‌پوشی، تصمیم گرفتند تا هنگام لزوم، در فضای مجازی، هم دست به اعمال سانسور بزنند<sup>۲۱</sup>، هم فیلترینگ اعمال کنند<sup>۲۲</sup>، و هم شبکه‌هایی مثل تیک‌تاک (*TikTok*) را که مهارشان در دست آنها نیست، تعطیل کرده یا به‌تصرف خود درآورند.<sup>۲۳</sup>

ج<sup>۲۰</sup>

<https://donya-e-eqtasad.com/%D%A/%D/AE%D/B%D/A/%D/A/%D/A/B%D/A/%D/AB-%D/AF%DB/C%D/AC%DB/C%D/AA%D/A/%D/63403819-84/9-%D/11/9/DB/C%D/AB%D/A/%D/A/%D/A/DA%A-%D/B/%D/A/%D/A/%D/A/4/9-%DB/C%DA%A-%D/9BE%D/6/9/D/AC%D/85/9-%D/AB/%D/84/9/D/A/%D/82/9>

ج<sup>۲۱</sup>

<https://www.jahannnews.com/news/83948/%D/87/9/D/85/9/D/87/9-%D/AB/4/D/A/%D/DA%A/9/D/87/9-%D/87/9/D/A/%D/DB/C-%D/A/%D/AC%D/AA%D/85/9/D/A/%D/AB/9/DB/C-%D/AB/3/D/A/%D/86/9/D/AB/3/D/88/9/D/AB/1/DA/86/DB/C-%D/A/2/D/85/9/D/AB/1/DB/C%DA%A/9/D/8A7-%D/87/9/D/AB/3/D/AA%D/86/9/D>

ج<sup>۲۲</sup>

<https://www.iribnews.ir/fa/news/3153031/%D/87/D/86/D/AA%D/82/D/AV/D/AF-%D/81/D/88/D/83/DB/8C%D/87-%D/87/D/82-%D/85/D/83/D/AF%D/88/D/AF-%DA%A9/D/81/D/AF%D/86-%D/88/D/AA-%D/83/D/AV/DB/8C%D/AA-%D/87/D/AV/DB/8C-%D/85/D/AD%D/88/D/81-%D/85/D/82/D/AV/D/88/D/AA>

ج<sup>۲۳</sup>

<https://www.isna.ir/news/14020602995/%D/AA%DB/C%DA%A-%D/AA%D/A/DA%A-%D/A/AD/87/9-%D/9BE%D/AA/DB/C%D/A/DA/86/9-%D/AE%D/88/9/D/AF-%D/86/9/D/AB/2/D/AF%DB/C%DA%A-%D/85/9/DB/C-%D/AB/4/D/88/9/D/AF>

با این حساب، آیا انتظار داریم بعد از این سال‌هایی که از انقلاب سپری شده، عموم مردم ما چنان فرهیخته شده باشند که *شارلاتانیسم ژورنالیستی* موجود در برخی از رسانه‌ها، و جو حاکم در فضای مجازی، هیچ تأثیری روی آنها نگذارد؟ خب چرا این انتظار را از پیغمبر اکرم نداشته باشیم؟ آیا ایشان بعد از ۲۳ سال نمی‌توانست مردمش را چنان تربیت کند که بعد از رحلتش، با خلیفه‌ای بیعت کنند که خود او - بلکه خدای او - گفته بود؟ پیغمبری که از غیب خبر داشت و جبرئیل و میکائیل و همه فرشتگان کمر بسته خدمتش بودند، آیا نتوانست فرهنگ مردمش را به درجه‌ای از رشد برساند که کسی همچون پسر ابوسفیان نتواند در مقابل چشم صحابه و تابعین، یک حکومت اشرافی و موروثی را - به اسم خلافت پیغمبر - به وجود آورد؟

به‌راستی، برای تربیت درست انسان‌ها، و برای رسیدن به یک وضعیت فرهنگی مطلوب، چقدر زمان لازم است؟ ده سال؟ صد سال؟ هزار سال؟ بیش‌تر؟ یا کم‌تر؟ اصلاً تعریف ما از وضعیت فرهنگی مطلوب چیست؟ و ملاک ارزیابی ما از میزان موفقیت فرهنگی یک حکومت، چگونه تعیین می‌شود؟ هیچ وقت به این فکر افتاده‌اید که پاسخ این‌گونه سؤالات را از قرآن مطالبه کنید؟

### از قرآن پرسیم

من از شما - به‌عنوان یک مسلمانی که به قرآن ایمان دارید - سؤال می‌کنم: آیا می‌توان برای تربیت فرهنگی انسان‌ها، افرادی موفق‌تر از انبیاء الهی پیدا کرد؟ مسلماً نه. حالا دوباره سؤال می‌کنم: نوح پیغمبر - علیه‌السلام - که بیش از هزار سال عمر کرد و به تصریح قرآن، نه صد و پنجاه سال قبل از وقوع طوفان، در میان مردمش زندگی می‌کرد، در تربیت فرهنگی مخاطبانش چقدر موفق بود؟<sup>۲۴</sup> / ابراهیم خلیل - علیه‌السلام - که در آخر کار از مردم کناره گرفت و خانواده‌اش را به یک سرزمین بی‌آب و علف - که احدی حاضر نبود در آنجا زندگی کند - برد، چطور؟<sup>۲۵</sup> درباره عیسی روح‌الله -

<sup>۲۴</sup> «و لقد ارسلنا نوحا الي قومه فلبث فيه الف سنة الا حسن عاما فاخذهم الطوفان وهم ظالمون/ و همانا فرستادیم نوح را به سوی قومش. پس به سر بود در میان آنها هزار سال به استثنای پنجاه سال. پس فراگرفتشان طوفان و حال آن که بودند ظالمان [سوره عنکبوت، آیه ۱۴]»

<sup>۲۵</sup> «مربنا اني اسكنت من ذريتي بواد غير ذي زرع/ ای رب ما، همانا که من جایگیر نمودم از فرزندانم در سرزمینی که هیچ زراعتی در آن ممکن نیست [سوره ابراهیم، آیه ۳۷]»

علیه‌السلام - که به‌باور مسیحیان، یکی از حواریون خودش به او خیانت کرد تا کشته و مصلوب شود - و به‌باور ما، خداوند مانع این کار شد و او را به آسمان بالا برد - چه می‌گویید؟<sup>۲۶</sup>

امیدوارم نگویند این پیغمبران هیچ‌یک حکومت را - به‌معنای متداولش - در

دست نداشتند، وگرنه موفقیت بیش‌تری نصیبشان می‌شد. چون فوراً خواهم گفت

اصلاً نقطه اصلی بحث همین است. چرا بسیاری از انبیاء موفق نمی‌شدند مردم را به درجه‌ای

از رشد فرهنگی برسانند که در پی آن بتوانند حکومت الهی خود را بر پا سازند؟ به‌عبارت

دیگر، چرا با تمام تلاشی که انبیاء خدا برای تربیت مردم مبذول می‌داشتند، در بسیاری

از اوقات، ظرفیت پذیرش حکومت الهی در میان مردم فراهم نمی‌شد؟

حتماً نخواهید گفت که انبیاء به حکومت نمی‌رسیدند چون که اصلاً خواهان

حکومت نبودند. برای این‌که این حرف مسلماً خلاف قرآن است. هرکس قرآن خوانده

باشد، می‌داند که انبیاء، دقیقاً به این دلیل که فرستادگان خداوند رب‌العالمین بودند، تبعیت

کامل در تمام شئون زندگی را از مردم مطالبه می‌کردند. قرآن به‌صراحت می‌گوید که اولین و

اساسی‌ترین سخن همه انبیاء به مردم، این بود که: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا<sup>۲۷</sup>». بنابراین، تبعیتی که

انبیاء از مردم می‌خواستند، تبعیتی مطلق بود که حکومت فقط بخش کوچکی از آن به‌حساب

می‌آید. آنها نمی‌گفتند فقط در امر آخرت از ما اطاعت کنید. نمی‌گفتند در امور فردی از ما

اطاعت کنید. می‌گفتند به‌طور مطلق - یعنی در همه امور زندگی - از ما اطاعت کنید.

<sup>۲۶</sup> «وقوله انا قتلنا المسيح عیسی ابن مریم رسول الله وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه یقیناً» بل رفعه الله الیه وکان الله عزیزاً حکیماً/ و سخنشان که همانا ما به قتل رساندیم مسیح - عیسی پسر مریم - فرستاده خدا را؛ و نکشتند او را و به صلیب نکشیدند او را ولیکن شبهه شد بر آنها؛ و همانا کسانی که اختلاف کردند درباره او، قطعاً در شک به‌سر می‌برند. نیست آنان را درباره او علمی، مگر پیروی از گمان؛ و نکشتند او را یقیناً\* بلکه بالا برد او را خداوند به‌سوی خویش و بوده خداوند همواره عزیزی حکیم [سوره نساء، آیه ۱۵۶]

<sup>۲۷</sup> یعنی «تقوای خدا داشته باشید و از من اطاعت کنید». این آیه ۸ بار در سوره شعراء (آیات ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹) و از زبان انبیاء بزرگی چون نوح، هود، صالح، لوط، و شعیب - علیهم‌السلام - تکرار شده است. علاوه بر این، در سوره آل‌عمران (آیه ۵۰) و زحرف (آیه ۶۳) نیز همین جمله عیناً از قول عیسی‌مسیح نقل شده است. مشابه این عبارت نیز در بسیاری دیگر از آیات قرآن و از قول انبیاء دیگر نقل گردیده است.

به‌علاوه، حتی اگر این آیات نیز مکرراً در قرآن نیامده نبود، با چندین دلیل فلسفی می‌شد ثابت کرد که اطاعت از انبیاء، اصلاً نمی‌تواند یک اطاعت مطلقه نباشد. ساده‌ترین دلیلش این‌که، اساساً محال است کسی بتواند مرز روشنی میان امور فردی و اجتماعی، یا دنیوی و اخروی، و یا حتی دینی و غیردینی، ترسیم کند. بنابراین، انبیاء از مردم می‌خواستند در تمام زندگی خود، اعم از امور فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی - و از جمله در حکومت - تابع دستورات خدا، یا همان دین باشند.

گذشته از همه این حرف‌ها، درباره آن دسته از انبیائی که موفق به ایجاد حکومت - به معنی متداول آن - شدند، چه می‌گویید؟ آیا داود - علیه‌السلام - حکومت نداشت؟<sup>۲۸</sup> آیا سلیمان - علیه‌السلام - بر بنی‌اسرائیل حکمرانی نمی‌کرد؟<sup>۲۹</sup> به نظر شما حکومت‌های داود نبی و فرزندش سلیمان، از نقطه نظر فرهنگی، تا چه میزان موفق بوده‌اند؟

فکر نمی‌کنم لازم باشد برای شما یادآوری کنم که داود و سلیمان از دست مردمشان تا چه اندازه در رنج بودند. بسیاری از بنی‌اسرائیل، به این شایعه باور داشتند (و هنوز هم باور دارند؛ چون در توراتشان هم آمده!) که داود - پدر سلیمان - با حيله و نیرنگ، زمینه کشته شدن یکی از سرداران بسیار مؤمن سپاهش را فراهم کرد تا همسر او را به‌چنگ آورد؛ و سلیمان بعدها از چنین مادری متولد شد!<sup>۳۰</sup> پناه بر خدا! خوب توجه کردید؟ بسیاری از مردمی که تحت حکومت پیغمبر بزرگ خدا - داود - به‌سر می‌بردند، به‌خاطر شایعاتی که وجود داشت، رهبرشان را به فساد اخلاقی - و حتی فساد جنسی - متهم می‌کردند! شاید به‌همین دلیل بود که قرآن می‌فرماید: «لعن الذين كفروا من بني اسرائيل علي لسان داود / لعنت شدند

<sup>۲۸</sup> «و قتل داود جالوت وآتاه الله الملك والحكمة وعلمه مما يشاء» و کشت داود جالوت را و داد به او خداوند حکومت و حکمت؛ و تعلیمش داد از آنچه خواست [سوره بقره، آیه ۲۵۱]»

<sup>۲۹</sup> «واتبعوا ما تلوا الشياطين علي ملك سليمان» و پیروی کردند آنچه را که شیاطین بستند به حکومت سلیمان [سوره بقره، آیه ۱۰۲]»

<sup>۳۰</sup> عهد عتیق، کتاب دوم سموئیل، باب ۱۱

کافران از بنی اسرائیل، بر زبان داود<sup>۳۱</sup>. درباره حکومت سلیمان هم حرف نمی‌زنم چون فکر می‌کنم شهریار بحرانی در فیلم فاخر «ملک سلیمان» به قدر کافی در این باره حرف زده است.<sup>۳۲</sup> با این وصف، شما به حکمرانی داود و سلیمان، از نقطه نظر تربیت فکری و فرهنگی مردم، چه نمره‌ای می‌دهید؟

درباره حضرت موسی - علیه السلام - چه می‌گویید؟ چرا موسی سطح فکری مردمش را آن قدر بالا نبرد که درست بعد از عبور معجزه آمیزشان از دریا، دست کم از او تقاضای بت نکنند؟<sup>۳۳</sup> چرا سطح فرهنگی مردم را به جایی نرساند که در غیابش به گوساله پرستی روی بیاورند؟<sup>۳۴</sup> شما به موسی بن عمران - با داشتن آن همه معجزات و تأییدات الهی - از جهت تربیت فکری و فرهنگی بنی اسرائیل، چه نمره‌ای می‌دهید؟

مطمئن باشید از دین بویی نبرده کسی که نمره انبیاء الهی را در تمامی امور، و مخصوصاً از جهت تربیت انسان‌ها، بالاترین نمره ممکن نداند. اما همین انبیاء، در قبال تربیت فکری و فرهنگی مردم، با چنین مشکلاتی مواجه بوده‌اند. اکنون با در نظر گرفتن این حقایق قرآنی، جا دارد دوباره از خودمان سؤال کنیم که: به حکومت جمهوری اسلامی، با همه مشکلاتش - از جنگ و تحریم گرفته، تا هجوم ماهواره‌های بیگانه، و تا واقعیتی به نام فضای مجازی که همه دنیا را انگشت به دهان کرده - از جهت تربیت فکری و فرهنگی مردم، چه نمره‌ای باید داد؟ و چرا؟

<sup>۳۱</sup> سورة مائده آیه ۷۸

<sup>۳۲</sup>

[https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D9%84/DA%A9\\_%D8%B3%D9%84/DB%AC%D9%85/D8%A7/D9%86](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D9%84/DA%A9_%D8%B3%D9%84/DB%AC%D9%85/D8%A7/D9%86)

<sup>۳۳</sup> «و جاووزنا بنی اسرائیل البحر فاتوا علی قوریم کنون علی اصنام لم قالوا موسی اجعل لنا الهام کما له آلهة قال انکم قوریم یهلون/ و عبور دادیم بنی اسرائیل را از دریا. پس درآمدند بر قومی که اعتکاف می کردند بر بت هایشان. گفتند ای موسی، قرار بده از برای ما خدایی همان گونه که برای آنهاست خدایانی. گفت: حقا شما قومی هستید که جهالت می‌ورزید [سورة اعراف، آیه ۱۳۸]»

<sup>۳۴</sup> «ولقد جائکم موسی بالبینات ثم اتخذ العجل من بعده وانت ظالمون/ و همانا آمد شما را موسی، با دلایل روشن. سپس گرفتید گوساله را از بعد او؛ و شمائید ظالمان [سورة بقره، آیه ۹۲]»

## چه باید کرد؟

بله! چند دهه از این انقلاب گذشته و من نگرانم که *شارلاتانیزم ژورنالیستی* موجود در برخی از رسانه‌های خودی، سم‌پاشی‌های تبلیغاتی بیگانگان، و فضای بی‌در و پیکر مجازی که در آن مرزی میان خودی و بیگانه وجود ندارد، آسیب‌های - خدای ناکرده - جبران‌ناپذیری به فرهنگ و اندیشه این مردم وارد کنند و از بابت این نگرانی، ذره‌ای هم احساس خجالت نمی‌کنم؛ حتی اگر *شارلاتان‌ها* مرا نیز با طعنه و استهزاء، جزو «*دلواپسان*» *ترسو* و *بزدل* و *بی‌شناسنامه* بخوانند تا بلکه مرعوبم کنند! وقتی سخن از تربیت فرهنگی نسل‌ها به میان می‌آید، به شهادت تاریخ انبیاء الهی، شاید چندین سده هم زمان زیادی نباشد؛ چه رسد به چند دهه!

درست به‌همین دلیل است که من فکر می‌کنم همه ما باید برای تقویت بنیه فکری و فرهنگی مردمان - و به‌عبارتی دقیق‌تر، برای تقویت بنیه فکری و فرهنگی خودمان - دست به تلاشی شبانه‌روزی بزنیم. اگر بدانیم که تلاش دشمنان ما در آن سوی مرزها، و کج‌اندیشان در این سوی مرزها، برای خلل وارد آوردن به بنیان‌های فکری و فرهنگی این نظام چقدر زیاد است، بی‌شک احساس وظیفه سنگین‌تری هم، خواهیم کرد.

با تمام این اوصاف، جفا کرده‌ام اگر نگویم که من از صمیم دل به مردم خودم اعتماد دارم. درست است که مشکلات فکری و فرهنگی ما بسیار زیاد است اما من باور دارم که مردم ما - من حیث‌المجموع - مردمی هستند بسیار شایسته و دوست‌داشتنی؛ درست همان‌طور که *امام* ما، خمینی - *رضوان‌الله‌تبارک‌وتعالی‌علیه* - آنها را حتی بهتر از مردم زمان *صدر اسلام* و دوران *امیرالمؤمنین* می‌خواند.<sup>۳۵</sup> باور کنید اعتقاد من به مردمم، نه به‌خاطر اندیشه‌های باطلی از جنس *ناسیونالیزم*<sup>۳۶</sup> و *ملی‌گرایی افراطی*، که به‌خاطر شناختی است که از آنها دارم. من معتقدم اعتقادات دینی در میان این مردم بسیار ریشه‌دارتر از آنست که با نگاه ظاهری بتوان درباره آنها قضاوت کرد. وقتش که برسد، همه خواهند دید که حتی

۳۵

[http://www.imam-khomeini.ir/fa/cv8\\_45725/%D%A%2DBA%C%DBA%C%D86%9\\_%D%A%7D%86%9D%82%9D%84%9D%8A%7D%8A%\\_%D%A%7D%8B%3D%84%9D%8A%7D%85%9D89%9\\_%D%AAC\\_2\\_/%E8%80%2F%E8%80%2F%D%85%9D%82%9D%8A%7D%8B%3D87%9\\_%D%85%9D%84%9D%8AA\\_%D%A%7D%8B%7D%8A%7D%86%9](http://www.imam-khomeini.ir/fa/cv8_45725/%D%A%2DBA%C%DBA%C%D86%9_%D%A%7D%86%9D%82%9D%84%9D%8A%7D%8A%_%D%A%7D%8B%3D%84%9D%8A%7D%85%9D89%9_%D%AAC_2_/%E8%80%2F%E8%80%2F%D%85%9D%82%9D%8A%7D%8B%3D87%9_%D%85%9D%84%9D%8AA_%D%A%7D%8B%7D%8A%7D%86%9)

Nationalism (۳۶)





بی‌مهری قرار می‌گیرند (و گاهی هم حقشان است که مورد عتاب قرار گیرند) وقتی محرم اسرار دلشان شوی، خواهی دید که چقدر دوست‌داشتنی هستند.

بالاخره، جوان، جوان است. اگر جوان، جوان نبود که حافظ خودش را مجبور نمی‌دید تا لب به نصیحت جوان بگشاید و بگوید:

جوانا سر متاب از پند پیران  
که رأی پیر از بخت جوان به

حالا اگر جوانی جوانی کرد و آن‌طور که باید به رأی پیر توجه نکرد، آیا باید فوراً بگوییم که او ستون پنجم دشمن و نفوذی استکبار است؟ من فکر نمی‌کنم این حرف درستی باشد. این جوان‌ها، بچه‌های خودمان هستند. خودمان نوازششان می‌کنیم و خودمان هم اگر لازم باشد، تنبیهشان خواهیم کرد. درست است که گرگ آمریکا، هرروز به‌شکلی سعی می‌کند تا با نشان دادن دست و پنجه‌تزیین شده‌اش، خود را به‌جای مادر سنگول و منگول و حبه انگور ما جا بزند، ولی حتی اگر موفق شود و برخی از بچه‌های ما را بخورد، راهش این نیست که در ملاءعام، هرچه فحش داریم نثار بچه‌هایمان کنیم. /امام ما به ما آموخته که هرچه فریاد داریم بر سر آمریکا بکشیم<sup>۳۹</sup> نه بر سر بچه‌های از راه به‌در رفته خودمان. من ایمان دارم که جوانان ما - با همه خطاها و نقائص و نقطه‌ضعف‌هایشان - بچه‌های باهوشی هستند و اگر ما تا جایی که می‌توانیم، صداقت و منطق و درایت را در برخورد با آنها رعایت کنیم، بسیاری از کزرفته‌های آنها هم، درست سر به‌زنگاه، مادر را از دایه‌های دروغین تمیز خواهند داد.

چه خوش‌گفت مرحوم دکتر حسابی که ایران جزیره هوش و ذکاوت است. جوان

ما، هوشش را در بدنش به‌کار می‌گیرد، می‌شود قهرمان میادین ورزشی؛ در مغزش به‌کار می‌گیرد، می‌شود قهرمان المپیادهای علمی. من دور نمی‌بینم که ایران در سالیانی نه چندان دور، فقط با کمی برنامه‌ریزی جدی‌تر و دقیق‌تر، یک مدعی جدی در مسابقات المپیک باشد. درست همان‌طور که دور نمی‌بینم، در سالیانی نه چندان دور، یکی از قطب‌های مهم دانش و فن‌آوری در سطح جهان شود. شاید هم این تفضل خاص خداوند است بر ملت مؤمن ما که



ساکت کردن حقوقدانان دیوان بین‌المللی لاهه در قبال جنایات اسرائیل در غزه و فلسطین، رسماً دست به ارباب و تهدید آنها می‌زند؟<sup>۲۲</sup>

### جمهوریت نظام

سخن از نظم اجتماعی مطلوب شد، اجازه دهید در همینجا نکته‌ای را بگویم. کسانی که مرا می‌شناسند، می‌دانند که من به‌عنوان یک شهروند ایرانی، از هیچ انتخاباتی در کشورم غایب نبوده‌ام. یعنی همیشه در هرانتخاباتی شرکت فعال داشته‌ام و اتفاقاً در اکثر قریب به اتفاق موارد نیز برنده انتخابات نشده‌ام. یعنی کاندیدای مورد نظرم رأی اکثریت را به دست نیاورده است. با این وجود، همیشه سعی کرده‌ام که به منتخبان ملت - یعنی همان‌هایی که من به آنها رأی نداده‌ام - صمیمانه احترام بگذارم و حتی صادقانه با آنها کار کنم. چون فکر می‌کنم این کم‌ترین معنی پایبندی به جمهوریت است. اما یاللعجب از برخی سیاست‌پیشگان ما، که درست عکس این طریق را طی می‌کنند. طوری که گاهی من از خودم می‌پرسم: اگر این سیاست‌پیشگان قرار بود به فرهنگ سیاسی و نظم اجتماعی کشور ما خیانت کنند، چه کاری غیر از آنچه تاکنون کرده‌اند، می‌کردند؟

بگذارید صریح بگویم. من معتقدم برخی از سیاست‌پیشگان، هرگز نگذاشته‌اند تا بعضی از جوانان ما، معنای جمهوریت - و از آن مهم‌تر، طعم جمهوریت - را به درستی درک کنند. نگذاشته‌اند جوانان ما بفهمند که رئیس‌جمهور منتخب، رئیس‌جمهور همه است؛ هم آنها که به او رأی داده‌اند و هم آنها که به او رأی نداده‌اند؛ و بنابراین، موفقیت یک رئیس‌جمهور، موفقیت همه مردم است. احساس مسئولیت در قبال رفتارهای او هم، به‌طور مساوی بر دوش همه آحاد ملت است، اعم از این که به او رأی داده باشند یا نداده باشند.

متأسفانه، برخلاف آنچه که جوهره جمهوریت را می‌سازد، برخی سیاست‌پیشگان، همیشه چنان رفتار کرده‌اند که انگار پیروزی یک رئیس‌جمهور در انتخابات، فقط پیروزی کسانی است که از او حمایت کرده‌اند. آنها به جای این که انتخابات را - فارغ از نتیجه‌اش - سکوی پریدن به سوی وفاق ملی قرار دهند، آن‌را به جایگاه کینه و افتراق ملی تبدیل نموده‌اند.

اگر از من بپرسید، شهادت می‌دهم که در جمهوری جوان ما، این سنت سیئه را، نخستین بار، عده‌ای از ژورنالیست‌های شارلاتان، با حمایت برخی از سیاست‌پیشگان، در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶ که در آن سیدمحمدخاتمی به پیروزی رسید، بنیان نهادند. هرگز فراموش نمی‌شود که آنها در آن سال، پس از انتخاباتی به‌راستی پرشور و هیجان - انتخاباتی که رهبر این جمهوری، حضور سی‌میلیونی مردم را در آن، یک «حماسه تاریخی» خواند<sup>۴۳</sup> - دقیقاً از اولین روز پس از انتخابات، به جای آن که از حضور سی‌میلیون ایرانی در انتخابات حرف بزنند، فقط و فقط، رأی بیست‌میلیونی خودشان را به رخ کشیدند؛ انگار که جنگی وجود دارد میان دو/سوم یک ملت با یک/سوم بقیه. آیا جمهوریت اساساً برای این اختراع نشده که همه ملت - چه، برندگان انتخابات و چه، بازندگان آن - خود را شریک و سهم در سرنوشت کشور بدانند؟ آیا معنای جمهوریت این نیست که ملت خودشان آستین بالا زده و دیگر منتظر یک قهرمان نباشند تا برایشان کاری انجام دهد؟ مسلماً چنین است! پس چرا بعضی از سیاست‌پیشگان، رئیس‌جمهور منتخب را در جایگاه یک قهرمان مظلوم نشانده و خودشان را نیز در جایگاه یک «پوزسیون»<sup>۴۴</sup> قرار دادند. چگونه این کار را کردند؟ خیلی ساده. با اتکاء به شارلاتانیزم ژورنالیستی چنین وانمود کردند که تمامی مشکلات کشور، اعم از اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، فقط و فقط، ناشی از سنگ‌اندازی‌های کسانی است که در انتخابات رقیب ما بودند و تا وقتی که

---

<sup>۴۳</sup>

<https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=۲۸۴۱>

<sup>۴۴</sup> Opposition

ساختارهای قانونی، درست مطابق میل ما تغییر نکند، این کشور هیچ پیشرفتی نخواهد داشت. این حرف‌ها را درحالی می‌زدند که برپایه ساختارهای قانونی همین حکومت بود که دوستانشان قوه مجریه و مقننه را به دست گرفته بودند. اما با این همه، باز هم سعی می‌کردند در درون حکومت موضعی را داشته باشند که /پوزیسیون دارد؛ یعنی از همه چیز ایراد گرفتن و نق زدن، و همه مشکلات را نیز به گردن رقیب انداختن!

تازه، ای کاش فقط به تغییر ساختارها قناعت می‌کردند. آنها درحقیقت - همان‌طور که گاهی نیز به صراحت بیان می‌داشتند - به دنبال تبدیل ماهیت جمهوری/اسلامی به جمهوری لیبرالی (البته برای مسلمانان) بودند. از آن بالاتر، همان‌طور که بعضی‌هایشان می‌گفتند، به دنبال اصلاح دین بودند. تو گویی - نمونه‌الله - خدا یا پیغمبرند که می‌خواهند خود دین را اصلاح کنند! عجب آن که برخی از آنها، چنین هدفی را به شکلی منافقانه، تحت عنوان پیروی از خط امام خمینی دنبال می‌کردند! نام همه این حرف‌ها را هم گذاشتند: اصلاح‌طلبی!<sup>۴۵</sup>

آیا این رفتار، خیانت به فرهنگ و اندیشه مردم نبود؟ آیا این یک خیانت به معنا و

#### مفهوم و فلسفه جمهوریت، نبود؟

با کمال تأسف، باید بگویم این بیماری فرهنگی، آن قدر ادامه پیدا کرد که این مدعیان دموکراسی، در سال ۱۳۸۴، حتی حاضر نشدند پیروزی رئیس‌جمهور جدید را به او تبریک بگویند. متأسفانه، رئیس‌جمهور جدید - محمود/حمادی‌نژاد - و طرفداران متعصبش نیز، مثل رقبایشان، بهره مناسبی از تقوی و ادب‌ورزی نداشتند. نتیجه این شد که میدان سیاست ما پر شد از کینه‌ورزی‌ها و فحاشی‌هایی که به اسم آزادی بیان، عرصه مطبوعات و رسانه‌های ما را آلوده می‌کرد. کار به جایی کشید که در سال ۱۳۸۸، پس از پیش کشیده شدن توهم‌آمیز یک تهمت ناموسی به این جمهوری - یعنی **تهمت تقلب**؛ که امروز دیگر اکثر قریب به اتفاق همان

<sup>۴۵</sup> توضیح این مطالب و بیان نمونه‌های گوناگون از این‌گونه رفتارها در مقالات قبلی از همین سلسله مقالات آمده و در مقالات بعدی هم خواهد آمد. توضیحات بیش‌تر را هم می‌توانید در کتاب «ایستاده در باد» ببینید.

سیاست‌پیشگان نیز اعتراف دارند توهمی بیش نبوده است - کاری کردند که جشن ملی جمهوریت (به‌خاطر حضور رکوردشکنانه ۸۵ درصدی ملت در انتخابات) به یک فتنه عمیق تبدیل شود؛ فتنه‌ای که به‌گمان بنده، آثار آن هنوز هم در سپهر سیاسی ما خودنمایی می‌کند.<sup>۴۶</sup>

اگر از من پرسید، به شما می‌گویم دردناک‌ترین بخش این بیماری فرهنگی زمانی شروع شد که این مرض مزمن، با یک اپیدمی<sup>۴۷</sup> فرهنگی دیگری که نه فقط ما، بلکه همه دنیا را بیمار کرده، همراه شد. منظوم بیماری‌های مسری و بسیار خطرناک ناشی از فضای مجازی است که به‌نظر من، از کرونا<sup>۴۸</sup> و تیفوس<sup>۴۹</sup> هم مسری‌تر و خطرناک‌ترند!

در نتیجه همراه شدن این بیماری‌های فکری و فرهنگی با یکدیگر، متأسفانه فضای رسانه‌ها - و حالا دیگر فضای مجازی - پر شد از سخنانی که هرچه باشند قطعاً قول سدید نیستند.<sup>۵۰</sup> اگر تا پیش از این، فقط سیاست‌پیشگان و ژورنالیست‌ها بودند که به شارلاتان‌بازی و سخن‌گفتن غیرسدید عادت کرده بودند، به برکت فضای بی‌در و پیکر مجازی، حالا عامه مردم نیز بعضاً - بلکه اغلب - از این‌گونه حرف‌ها می‌زنند. از همه بدتر

<sup>۴۶</sup> ما - ان شاء الله - در دنباله همین سلسله مقالات، بحث مفصلی هم درباره انتخابات سال ۸۸ و ماجرای تهمت ناموسی تقلب خواهیم داشت.

<sup>۴۷</sup> Epidemy به معنای بیماری مسری و همه‌گیر

<sup>۴۸</sup> CoronaVirus

<sup>۴۹</sup> Typhus

<sup>۵۰</sup> ما در کتاب «یستاده در باد»، ذیل آیه ۷۰ از سوره احزاب («یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا \* يصلح لكم اعمالكم و یغفر لكم ذنوبكم و من یصلح الله ویرسوله فقد فانه فوزا عظیما / ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پروا کنید خدا را و سخن بگویید به قول سدید \* تا اصلاح کند برای شما، اعمال شما را و پیامرزد برای شما گناهانتان را؛ و هر کس اطاعت کند خدا و رسولش را همانا که حقیقتا به پیروزی و خوشبختی عظیمی رسیده است») پیرامون قول سدید و اهمیت فوق‌العاده‌ای که قرآن برای آن قائل می‌شود، به تفصیل سخن گفته‌ام. در آنجا گفته‌ام که از نگاه قرآن، راه حل اساسی برای بسیاری از مشکلات فرهنگی بشر، التزام به گفتن قول سدید است. در نقطه مقابل، اگر این التزام جدی گرفته نشود، مثلث شومی، شامل منافقان، بیماردلان، و اراجیف‌گویان شکل می‌گیرد که باعث می‌شود درمان این بیماری بسیار دردناک شود: «لئن لم یته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض فی المدینه لئفرنک بهم ثم لایجأ ورنک فیها الا قلیلا \* ملعونین اینما تقفوا اخذوا و قتلوا قتیلا / اگر دست برندارند منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرض است و اراجیف‌گویان در شهر، به‌طور قطع بشورانیم ترا بر آنان؛ آنگاه در همسایگی تو در شهر نمانند، مگر اندک زمانی \* ملعونان؛ هر کجا یافت شوند، دستگیر شده و کشته شوند، چه کشته شدنی! [سوره احزاب، آیات ۶۰ و ۶۱]». در اهمیت قول سدید از نگاه اسلام همین بس که در روایات آمده است: بعد از نازل شدن این آیه، هرگز دیده نشده که پیامبر سخنانی‌های خود را جز با خواندن این آیه آغاز کنند.

این‌که می‌بینی حتی عده‌ای از مردم متدین و متشرع ما نیز با انگیزه‌های گوناگون - مثل جواب دادن به رقیب، و یا حتی دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی - به این رذیله آلوده می‌شوند.

من البته، با تمام وجودم اعتقاد دارم که این بیماری‌ها گذرا هستند. راه درمان آنها نیز همان‌طور که قرآن گفته، التزام به تقوا و قول سدید است. مثل همه بیماری‌ها، با پایان گرفتن این دردها، سلامت فرهنگی و مصونیت فکری ما، یک پله ارتقاء پیدا خواهد کرد. بنابراین، از نگاه بنده، مسئله ما در این زمینه، عبور با سلامت از این بیماری‌های فکری و فرهنگی نیست. مسئله، عبور با کم‌ترین تلفات است. به قول حافظ:

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر  
آری شود ولیک به خون جگر شود

### فرش قرمز

خواهرانم و برادرانم، واقعیت این است که مشکلات فکری و فرهنگی ما فراوان است و در مسیر حل این مشکلات، هیچ فرش قرمزی زیر پای ما پهن نکرده‌اند؛ مگر فرش سرخ‌رنگی که شهیدان ما با خونشان آنرا برای ما گلگون کرده‌اند. همه حرف من اینست که این نظام - با تمام نقائص و مشکلات بزرگ و کوچکش - یادگار این شهیدان، و از آن مهم‌تر، یگانه پرچم حق در روی این کره خاکی است؛ درست مثل حکومت‌های پیغمبران الهی، که با تمام مشکلاتی که داشتند و شرح آنها در قرآن آمده، یگانه پرچم حق در زمان خودشان بودند. هرکس فکر کرده می‌تواند از حمایت این نظام، به‌خاطر نقص‌ها و خطاهایی که در آن وجود دارد، دست بکشد، از داستان‌های انبیاء در قرآن هیچ‌چیز نفهمیده است. شما فکر می‌کنید مشکلات و نقائصی که در حکومت موسی و طالوت و داود و سلیمان وجود داشته، خیلی کم‌تر از مشکلات و نقائص حکومت ماست؟ قرآن را بخوانید تا بدانید که در زیر پرچم موسی و طالوت و داود و سلیمان چه مصائبی رخ می‌نموده است! با این وجود، آیا در زمان موسی و طالوت و داود و سلیمان، پرچم حقی به‌جز پرچم آنها وجود داشت؟ و آیا کسی اجازه داشت به بهانه مفسده‌هایی که در زیر پرچم آنها واقع می‌شد، از حمایت آن پرچم‌ها دست بردارد؟



ممکن است کسی بگوید که در حکومت‌های انبیاء، رهبری در دست پیغمبران خدا بوده و به همین دلیل، پرچم این حکومت‌ها - به رغم همهٔ مفسده‌هایی که در آنها واقع می‌شد - پرچم حق بوده است. اما رهبری حکومت جمهوری اسلامی در دست معصومان نیست و بنابراین دلیلی ندارد که پرچم آن را پرچم حق بدانیم.

برای روشن شدن پاسخ این شبهه، ابتدا باید به این پرسش جواب داد که آیا شرط مشروعیت یک حکومت، این است که رهبری آن معصوم باشد؟ یعنی در زمان عدم دسترسی مستقیم به معصومان، هیچ حکومتی مشروعیت دینی ندارد؟ ما در مباحث *سورهٔ احزاب* - آنجا که در بارهٔ فلسفهٔ فقه و مسئلهٔ ولایت فقیه سخن گفتیم - به طور مفصل به این سؤال جواب داده‌ایم.<sup>۵۱</sup> اما نقداً عرض می‌کنم که اساساً، تمام حرف امام‌خمينی وقتی دربارهٔ ولایت فقیه سخن می‌گفت، بر این پایه استوار بود که نه تنها در زمان غیبت معصومان می‌توان حکومتی داشت که مشروعیت دینی داشته باشد، بلکه تلاش برای برپایی چنین حکومتی، عقلاً و شرعاً واجب است.<sup>۵۲</sup> اگر کسی مخالف این سخن است، باشد، اما صداقت حکم می‌کند که دیگر ادعا نکند طرفدار فکر امام و پیرو خط امام است. در روزگار ما، طرفداران انجمن حجّیه هستند که به چنین خطایی آلوده‌اند؛ یعنی هیچ حکومتی را در زمان غیبت، دارای مشروعیت نمی‌دانند.

خب، حالا اگر مثل امام‌خمينی قبول داشته باشیم که شرط مشروعیت یک حکومت، معصوم بودن رهبری آن نیست، آنگاه باید به این پرسش جواب دهیم که ملاک مشروعیت یک حکومت چیست؟ بنده پاسخ این سؤال را هم قبلاً به صورت مشروح داده‌ام. فعلاً خواستم بگویم کسانی که صرفاً به خاطر وجود نقائص و مفسده‌هایی در این حکومت، حکم

<sup>۵۱</sup> این بخش از مباحث *سورهٔ احزاب*، به صورت مقالاتی منتشر گردیده اما مانند کتاب «یستاده در باد»، هنوز به زیور طبع آراسته نشده‌اند. انشاءالله فرصتی فراهم شود تا این مباحث به شکل گسترده‌تری انتشار یابند.

<sup>۵۲</sup> حکومت اسلامی و ولایت فقیه در اندیشه امام‌خمينی، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام‌خمينی، ۱۳۸۴

به بر حق نبودن این پرچم می‌دهند، تا چه حد از تفکر صحیح دینی، یا دست کم از اندیشه‌های امام، فاصله گرفته‌اند.

## و اما، آمریکا

حالا که حرف دلم را گفتم، اجازه دهید به یک نکته دیگر هم اشاره کنم. برای من بسیار جالب است وقتی می‌بینم ژورنالیست‌های شارلاتان و سیاست‌پیشگانی که نام خود را اصلاح‌طلب می‌گذارند، همیشه در یک بوق دیگر نیز دمیده‌اند. کدام بوق؟ بوق کوتاه آمدن در برابر غرب و مخصوصاً آمریکا.

خوب به خاطر دارم که در سال‌های دهه ۷۰، وقتی که وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی رخ داد و کوس جنگ‌طلبی آمریکائی‌ها - همراه با لشگرکشی عظیمشان از آن سوی اقیانوس‌ها به همسایگی ما (که مشابهش را فقط در کتاب‌های تاریخ خوانده بودیم) - همه گوش‌ها را پر می‌کرد، حرف شب و روز این ژورنالیست‌ها و سیاست‌پیشگان اصلاح‌طلب، فقط و فقط، این بود که باید در برابر آمریکایی‌ها کرنش کرد. در آن ایام، درحالی که آمریکائیان، مثل یک گاو وحشی و زخم خورده، نعره می‌کشیدند و شاخ می‌جانبانند، این جماعت، شب و روز در گوش ما می‌خواندند که اگر می‌خواهیم از شاخ این گاو مست در امان بمانیم، تنها راه چاره این است که پس از سال‌ها، دست به یک تابوشکنی بزرگ بزنیم و باب مذاکره و رابطه دیپلماتیک را با دولت آمریکا بگشاییم.

اجازه دهید قبل از هرچیز، به منظور رفع هرگونه سوء تفاهمی، به صراحت عرض کنم که بنده در این لحظه، نه قصد دارم از رابطه با آمریکا طرفداری کنم و نه قصد طرفداری از قطع رابطه با آمریکا را دارم. تا جایی که من می‌فهمم، اصول سیاست خارجی کشور ما، به ما اجازه می‌دهد تا بر پایه عزت، حکمت، و مصلحت، با هر دولتی رابطه برقرار کنیم. در این باره فقط یک استثناء وجود دارد و آن دولت اسرائیل است. چون ما برای اسرائیل، به عنوان یک کشور اصلاً مشروعیتی قائل نیستیم. از نظر ما، تک‌تک شهروندان اسرائیلی، غاصبان سرزمین مقدسی هستند که - مانند مکه - بیش از هر سرزمین دیگری، ابدان مطهر انبیاء الهی را در خود جای داده است. حرف اول و آخر ما درباره اسرائیل، همان کلام

جانانه‌ایست که قهرمان عزیزتر از جان ما، جناب سیدحسن نصرالله فرموده که: ما، دولت که هیچ، قریه که هیچ، مزرعه که هیچ، حتی طویله‌ای به نام اسرائیل را هم به رسمیت نمی‌شناسیم.<sup>۵۳</sup>

اما از اسرائیل که بگذریم، تا جایی که منافع ما اقتضاء کند، ما می‌توانیم با هر کشوری رابطه برقرار کنیم. بنابراین، رابطه با آمریکا هم برای ما - ماهیتاً - مثل رابطه با انگلیس و روسیه و چین و فرانسه و آلمان و تمام کشورهای آسیایی و آفریقایی و اروپایی و آمریکای لاتین و اقیانوسیه و قطب شمال و قطب جنوب است! تا جایی که من می‌دانم، اتفاقاً از نقطه نظر تاریخی هم کشور ما هرگز برای قطع رابطه با آمریکا پیش‌دستی نکرده است. این دولت آمریکا بود که رابطه سیاسی خود را با دولت ما قطع کرد، نه بالعکس. پس با آمریکا هم می‌توان رابطه داشت اما - و صد اما - به شرط آن که این رابطه از نظر مادی و - مهم‌تر از مادی، از نظر معنوی - به نفع ما باشد.

#### آیا «منافع» می‌تواند فارغ از جهان‌بینی تعریف شود؟

همه ماجرا به همین مفهوم منافع بازمی‌گردد. سؤال اصلی این است که منافع ما چیست؟ و ما برپایه چه اصولی باید منافع خود را تعریف کنیم؟

بسیار جالب است که همان سیاست‌پیشگان و ژورنالیست‌های شارلاتان، باز به

اینجا که می‌رسند، اصرار دارند به ما بگویند که برای پاسخ به سؤال بالا - یعنی هنگام

بحث درباره منافع - باید اصول اعتقادات دینی خود را به کناری نهیم. گاهی هم که

سعی می‌کنند به جای شفاف حرف زدن، در لفافه سخن بگویند، این جمله را به کار می‌برند

که: نگاه ما به منافع، نباید یک نگاه ایدئولوژیک باشد. در حالی که به روشنی می‌توان

ثابت کرد بدون داشتن یک جهان‌بینی و ایدئولوژی برخاسته از آن جهان‌بینی، اصولاً نمی‌توان دربارهٔ منافع، هیچ حرف عمیق و معقولی زد.

آیا واقعا کسی تردید دارد که منافع هرکس برپایهٔ جهان‌بینی و ایدئولوژی او تعریف می‌شود؟ واقعیت اینست که بدون یک جهان‌بینی، و بدون ایدئولوژی برخاسته از آن جهان‌بینی، حتی نمی‌توان تعریف روشنی از مفهوم منافع ارائه کرد، چه رسد به این که بخواهیم مصادیق آن را تعیین کنیم. کسانی که می‌کوشند فارغ از جهان‌بینی و ایدئولوژی دینی ما، دربارهٔ منافع سخن بگویند، دانسته یا ندانسته، ایدئولوژی پنهانی را منظور نظر خود قرار داده‌اند که با کمی دقت می‌توان آن را تشخیص داد؛ ایدئولوژی پنهانی که معمولاً برپایهٔ اندیشهٔ لیبرالیستی و سودانگاری صرفاً مادی استوار است.

پس ما ترسی از رابطه یا مذاکره با آمریکا نداریم اما درعین حال، به‌نظر بنده، این مسئله آن‌قدر مهم و حساس هست که قاعدتا انتظار می‌رود - پس از بحث‌های کارشناسی - حرف آخر را در این زمینه شخص رهبری به‌زبان آورد. طبیعتاً ممکن است کسانی پیدا شوند که نظرشان در این زمینه، با تصمیم رهبری یکسان نباشد. خوب این که چیز مهمی نیست. در هر موضوع دیگری هم ممکن است نظرات افراد متفاوت باشد. درواقع، وقتی تصمیمی گرفته می‌شود - هر تصمیمی که باشد، و توسط هرکس گرفته شود - اگر برخی از افراد نظرشان مخالف آن تصمیم نباشد، عجیب است. اما بالاخره حرف چه کسی را باید فصل‌الخطاب اختلافات کارشناسی قرار داد؟ اصلاً مگر نه این است که رهبری برای زمانیست که اختلافی در تصمیم‌گیری وجود دارد؟ زمانی که اختلاف نظر وجود نداشته باشد و همه متفق‌القول باشند که نیازی به رهبری نداریم؛ کاری را می‌کنیم که خودمان و رهبرمان و دیگران و همه قبول دارند! رهبری زمانی موضوعیت پیدا می‌کند که کسی نظری داشته باشد و دیگری نظر دیگری. در اینجا است که یک رهبر باید حرف آخر را بزند و طبعاً هر حرفی بزند، برخلاف نظر عده‌ای از افراد خواهد بود. کما این که اگر حرف دیگری بزند، با نظر عده‌ای دیگر از افراد، تطابق نخواهد داشت. ولی در هر صورت، اگر قبول داریم کسی رهبر است، یعنی قبول داریم که تشخیص

و تصمیم او باید فصل الخطاب اختلافات و گفتگوهای کارشناسی باشد؛ ولو این که تصمیم او مطابق نظر ما، یا دیگری نباشد.

پس در موضوع رابطه یا مذاکره با آمریکا، بعد از همه حرف‌های کارشناسی - که ممکن است برخی از آن حرف‌ها بیش از حد فنی باشد و من نوعی زیاد هم از آن سر دریاورم - باید اجازه دهیم که رهبری تصمیم آخر را بگیرد و اگر به راستی او را به رهبری قبول داریم، به تصمیمش احترام بگذاریم و از آن حمایت کنیم. در غیر این صورت، مثل این می‌ماند که بنده بگویم، **من رهبر را به رهبری قبول دارم ولی البته فقط تا جایی که نظراتش با نظرات من موافق باشد!** اگر این طور است، چرا دیگر به خودمان زحمت بدهیم؟ بگوییم رهبر ما هستیم نه او!

از قضا، تا جایی که من دیده‌ام، یکی از کسانی که همیشه بسیار دقیق و شفاف، تعریف منافع ملی و تعیین مصادیق آن را، مخصوصاً در رابطه با آمریکا، با منطق و استدلال بیان کرده و می‌کند، شخص رهبری است.<sup>۵۴</sup> من هرگز ندیده‌ام که در سخنان ایشان، جمله‌ای وجود داشته باشد که از آن بتوان این نکته را استنباط کرد که رابطه نداشتن با آمریکا برای ما یک تابو است. ایشان هرگاه درباره آمریکا و موضوع رابطه یا مذاکره با آمریکا سخن گفته، مثل یک کارشناس خبره، درباره منافع و ضررهای این مسئله بحث کرده و اتفاقاً خیلی هم دقیق و عمیق در این باره سخن کارشناسانه زده است. **من شخصاً، هیچ کس دیگری را سراغ ندارم که مانند ایشان درباره مسئله مذاکره یا رابطه با آمریکا، حرف کارشناسانه زده باشد.** به شما هم توصیه می‌کنم سخنان ایشان را در این مقوله، فارغ از جایگاه او به عنوان رهبر، با هر سخن دیگری که دوست دارید، مقایسه کنید و خودتان قضاوت کنید که چه کسی منطقی‌تر، مستندتر، و مستدل‌تر از او در این باره اظهار نظر کرده است.<sup>۵۵</sup>

<sup>۵۴</sup> حفظه الله من جمیع الشرور

<sup>۵۵</sup> به عنوان نمونه می‌توانید مراجعه کنید به کتاب: «گفتم اعتماد نکنید»، اثری از «دفتر مطالعات گفتمان انقلاب اسلامی»، انتشارات شهید کاظمی،

## ترس و لرز

اما از همه این حرف‌ها که بگذریم، به‌باور بنده، در این میانه یک نکته دیگر هم وجود دارد که نمی‌توان از کنار آن بی‌تفاوت عبور کرد؛ و آن، ترس و وحشتی است که باز توسط همان سیاست‌پیشگان و ژورنالیست‌های شارلاتان، درخصوص رویارویی با آمریکا، به دل مردم القاء می‌شود. ببینید، من کاری به جزئیات فنی و پیچیده برخی نظرات کارشناسی، در زمینه رابطه یا عدم‌رابطه با آمریکا، ندارم. نظرات کارشناسی به‌جای خود؛ اما من نمی‌توانم نسبت به سخنانی که ظاهر کارشناسانه دارند اما باطن آنها - تنها و تنها - القای ترس و وحشت، و ایجاد حس ناتوانی و زبونی در برابر آمریکا است، بی‌تفاوت بمانم. من نه می‌خواهم و نه می‌توانم با قاطعیت قضاوت کنم که از میان سخنان کارشناسانه، کدام یک درست‌تر و کدام یک غلط‌تر است. اما به یک حقیقت یقین دارم؛ و آن این‌که **هیچ ملتی با منطقی برخاسته از ترس و وحشت تصمیمی نگرفت، مگر آن‌که ذلت و حقارت را تا به آخر تاریخ، برای خود رقم زد.**

عیبی ندارد اگر کسی نگران حمله احتمالی آمریکا به ایران باشد. اعتراف می‌کنم که من هم در این‌باره نگرانی‌هایی دارم. اما نگران بودن یک حرف است و از سر ترس و زبونی تصمیم‌سازی کردن، حرفی دیگر. هیچ مانعی ندارد اگر کسی به دنبال چاره‌اندیشی‌های عاقلانه‌ای باشد تا برپایه آن از جنگ و خونریزی جلوگیری شود. اما همه ما باید مراقب باشیم که چاره‌اندیشی‌های ما مبتنی بر شجاعت ما باشد نه برخاسته از ترس و ذلت. من نمی‌خواهم بگویم که در شرایط فعلی، مصلحت ما در گرو آنست که با آمریکایی‌ها خشک و خشن برخورد کنیم یا نرم و لطیف. پاسخ این سؤال، محتاج ریزه‌کاری‌های کارشناسانه و صغروی فراوانیست که من نه دانش آن‌را دارم و نه حوصله آن‌را. اما می‌خواهم بگویم هرطور قرار است رفتار کنیم، تصمیم ما نباید برپایه ترس و لرز ما اتخاذ شود. ایمان من به من می‌گوید **ملتی که برپایه ترس و لرز خود مصلحت‌اندیشی کند، هرگز بوی عزت و سربلندی را نخواهد شنید.** بالاخره در این دنیا، چیزی به نام ذلت هم وجود دارد. همه ما باید مراقب باشیم که در برابر نعره‌کشی آمریکایی‌ها، یک وقت ذلیل نشویم.

شهیدان ما به ما آموخته‌اند که هم می‌توان با عزت و از جان‌گذشتگی جنگ کرد و هم می‌توان با سربلندی و اقتدار در پشت میز مذاکرات صلح حاضر شد. بنابراین، من نمی‌خواهم در این‌باره حرف بزنم که امروز صلح با آمریکائیان به مصلحت ماست یا جنگ با آنها. فقط می‌خواهم بگویم اگر در تصمیماتمان عزت و شجاعت را فراموش

کنیم، اگر - خدای ناکرده - از سر ترس و زبونی و ذلت تصمیمی بگیریم، حقارت و سرافکنندگی جاودانی را در دنیا و آخرت برای خود رقم زده‌ایم.

خدایی که ما به او ایمان آورده‌ایم، هم درباره جنگ با ما سخن گفته و هم درباره صلح؛ هم فرمان جنگ بدر و احد و حنین و احزاب را صادر کرده و هم دستور صلح حدیبیه را. ما آموخته‌ایم که اگر لازم باشد، همچون امامان حسین بن علی - علیه السلام - تا آخرین قطره خونمان بجنگیم؛ و اگر لازم باشد، همچون دیگر امامان حسن بن علی - علیه السلام - صلح‌نامه امضا کنیم. اما در هر حال، تصمیمان را برپایه عزت و شجاعت، و به خاطر خدا بگیریم نه به خاطر دلبستگی به متاع ناچیز زندگی دنیا. سر مطلب همین است. برای من واقعا فرقی نمی‌کند که با نعره‌کشی آمریکائیان چگونه برخورد کنیم. اجازه می‌دهم تا کارشناسان مصلحت‌اندیشی کنند و منتظر می‌مانم تا رهبرم تصمیم آخر را بگیرد. اما نمی‌توانم سکوت کنم وقتی که می‌بینیم برخی از سیاست‌پیشگان ما، صرفا به خاطر دلبستگی به متاع ناچیز دنیا، و به خاطر ترسی که از عربده‌کشی آمریکائیان به آنها دست می‌دهد، و بدون توجه به آرمان‌ها و تعالیمی که خداوند به ما آموخته، حرف‌هایی می‌زنند که همه شما آن‌را شنیده‌اید.

این روزها، وقتی می‌بینم که برخی از سیاست‌پیشگان ما، چطور از یک طرف سعی می‌کنند منافع ملی ما را نه برپایه دین که برپایه منفعت‌جویی‌های مادی تعریف کنند، و از طرف دیگر، می‌کوشند با ایجاد ترس و وحشت از سایه شوم جنگ، دل مردم را خالی کنند، دائم به یاد ابیات دلنشینی از شعر «أُحُد»، سروده محمد کاظم کاظمی - شاعر خوش‌قریحه/افغان - می‌افتم؛ آنجا که به استقبال بیت زیبای اقبال لاهوری<sup>۵۶</sup> رفته و می‌سراید:

ای به امید کسان خفته! ز خود یاد آرید  
 تشنه کامان غنیمت! ز أُحُد یاد آرید  
 گرچه مرحب سپر انداخته، خبیر باقیست  
 بت مگوئید شکستیم، که بنگر باقیست  
 وای اگر قصه ما عبرت تاریخ شود  
 خیمه قافله را دشنه ما میخ شود  
 ره دراز است، سبک‌تر بشتاییم ای دوست  
 خصم بیدار است، یک چشمه بخواییم ای دوست

<sup>۵۶</sup> محمد اقبال لاهوری، اندیشمند بزرگ پاکستانی (۱۸۷۷ - ۱۹۳۸ میلادی)

«لأله این چمن آلوده رنگ است هنوز»  
 «سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز»

خواستم از شهدا یاد کنم تا از قول اقبال لاهوری بگویم که «لأله این چمن آغشته رنگ است هنوز». آیا کسی گمان کرده که جنگ ما پایان گرفته است؟ لا والله؛ «سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز». اگر راه ما راه/سلام باشد، باید بدانیم که تا/بلیس لعین وجود دارد، جنگ ما به پایان نرسیده است. مگر جز این است که صلح/مزید هم بازیچه‌ای از بازیچه‌های شیطان بزرگ این روزگار - آمریکا - بود؟ من نمی‌خواهم اظهار نظر کنم که منفعت دینی و ملی ما امروز، در گرو مذاکره و رابطه با/آمریکا است یا در گرو مذاکره نکردن و رابطه نداشتن با/آمریکا. اما این را می‌دانم که حتی اگر روزی تصمیم بگیریم با/آمریکا رابطه داشته باشیم، به این معنا نخواهد بود که جنگ ما با شیطان بزرگ به پایان رسیده است؛ مگر روزی برسد که آمریکا تغییر ماهیت داده و دیگر شیطان بزرگ نباشد که آن روز نیز مسلماً امروز نیست. این جنگ ممکن است یک روز جنگ نظامی باشد، یک روز جنگ اقتصادی، یک روز جنگ سیاسی، و یک روز هم جنگ فرهنگی. اما تا وقتی که ما در راه/سلام باشیم و آمریکا شیطان بزرگ، این جنگ برقرار هست و خواهد بود؛ هرچند سیاست‌پیشگان و ژورنالیست‌های شارلاتان، روز و شب بکوشند تا تصویر شیطان بزرگ را در مقابل چشمان ما بزرگ کنند!

### سند مظلومیت

من در این گفتار، از شارلاتانیزم ژورنالیستی و ژورنالیست‌های شارلاتان زیاد حرف زدم. برای این که منظورم را از این مفهوم دقیق‌تر معلوم کنم، اجازه می‌خواهم تا به عنوان حسن ختام، بخشی از سخنان رهبر حکیم و مظلوم این جمهوری را که در سال ۱۳۷۹ صورت گرفته، به محضر شما تقدیم کنم.<sup>۵۷</sup> باور من اینست که اگر کسی ذره‌ای انصاف داشته باشد، از روی همین سخنانی که ۲۴ سال پیش گفته شده، پی به حکمت و مظلومیت گوینده‌اش خواهد برد. پی به حکمت و مظلومیت گوینده‌اش خواهد برد و افسوس خواهد خورد که چرا خواص و نخبگان جامعه ما، آن‌طور که باید

<sup>۵۷</sup>



قدر این سخنان را ندانستند؛ و چرا با این قدرناشناسی‌ها، در طول این سال‌ها، باعث خسارت‌های بی‌شماری در جامعه ما شدند. خسارت‌های بی‌شماری که واقعا معلوم نیست بتوانند در روز قیامت جوابگوی آن باشند!

عزیزان من! گاهی یک غفلت، یک بی‌توجهی، یک سستی و یا یک سهل‌انگاری، ممکن است یک محصول عظیم را از دست ملتی بگیرد. نباید اجازه داد. ملت ما نشان داده، آن جایی که جای کار و حرکت و تلاش است، اگر فرماندهان و مسؤولان خوبی بالای سرش باشند، خواهد توانست کارهای بزرگ را به انجام رساند. بعد از این هم خواهد توانست؛ مشروط بر این‌که تهدیدها را بدانیم. اینجا دیگر خطاب من فقط به نسل غیر جوان نیست؛ مخصوص به خود شما جوانان هم توجه می‌دهم و مایلم به طور دقیق تهدیدهایی را که وجود دارد، بشناسید و شما هم به سهم خودتان در مقابله با این تهدیدها کوشا باشید.

تهدیدهایی که متوجه آینده درخشان ماست، دو نوع است: تهدیدهای خارجی؛ تهدیدهای داخلی. من ابتدا این یک کلمه را بگویم که اگر از داخل، این ملت دشمن نداشته باشد؛ عامل نفوذی نداشته باشد و دو چهرگان در مسائل کشور تخریب نکنند؛ دشمن خارجی نمیتواند کار زیادی انجام دهد. البته توجه کنید که بعضی از تهدیدها از درون خود ما و در میان نفس خود ماست. من می‌گویم هر چیزی که به سلامت و ایمان و عزم و نشاط لطمه بزند و کار و کوشش و تحصیل جوانان را معوق بگذارد، تهدید است. ولنگاری تهدید است؛ بی‌بندوباری تهدید است؛ مواد مخدر تهدید است؛ بی‌اهمیتی به علم و درس و کار تهدید است؛ سرگرم شدن به مناقشات اجتماعی بیهوده تهدید است؛ درگیری‌های داخلی تهدید است؛ بی‌اعتمادی به نظام و مسؤولان تهدید است؛ البته غفلت مسؤولان هم تهدید است؛ برنامه‌ریزی دشمن بیرونی هم تهدید است. یک ملت بیدار، یک ملت آگاه، یک ملت زنده، یک ملت جوان، یک ملت انقلابی مثل ملت ما، باید همه این تهدیدها را از سر راه خود بردارد.

من وقتی به تهدید خارجی اشاره میکنم، منظورم مراکز قدرت جهانی است. برادران و خواهران؛ فرزندان عزیز من! امروز تهدید مضاعفی نه فقط ایران، بلکه همه کشورهای را تهدید میکند که در ردیف کشورهای پیشرفته اروپایی و امریکایی قرار ندارند. این تهدید مضاعف چیست؟ از یک سو نفوذ مستقیم قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها امریکا، و از سوی دیگر موج جهانیگری است؛ موجی که امروز در خود امریکا، هم از طرف بخشی از مردم امریکا، علیه آن تظاهرات میشود.

جهانیگری یعنی چه؟ یعنی یک مجموعه از قدرت‌های جهانی؛ عمدتاً آن کسانی که در سازمان ملل هم نفوذ دارند؛ عمدتاً همان کسانی که استعمارگران دیروز دنیا بودند؛ چند کشوری که در صدند فرهنگ و اقتصاد و عادات و آداب خودشان را به همه دنیا گسترش دهند؛ یک شرکت سهامی درست کنند که نود و پنج درصد سهمش در واقع مال آنهاست، پنج درصد بقیه هم مال همه کشورهای دیگر. اختیار در دست آنها و تصمیم‌گیری هم با آنهاست! این معنای جهانیگری است که امروز بسیاری از کشورها، بسیاری از رجال سیاسی جهان سوم و بسیاری از روشنفکران دنیا، با آن مخالفت و مبارزه میکنند و از آن می‌ترسند. بعضی از مسؤولان ما نقل کردند که در کنفرانس‌های جهانی، بسیاری از کشورهای مشترک در کنفرانس ۷۷ و غیرمتعهدها، از جهانی شدن می‌ترسند؛ چون می‌دانند که جهانی شدن، یعنی سلطه امریکا بر اقتصاد، فرهنگ، ارتش، سیاست، حکومت و تقریباً بر همه چیز کشورهای دیگر. این تازه غیر از اعمال نفوذ مستقیم است.

این که شما میبینید بر روی بی‌اعتنایی ایران به امریکا این همه فشار می‌آید - امریکاییها از تمام وسایل استفاده می‌کنند، برای این که این چهره بی‌اعتنا و عبوسی را که ملت ایران در مقابل امریکا گرفته، در هم بشکنند - برای این است که در اطراف دنیا همه زحمت خودشان را کشیده‌اند تا بتوانند سیاسیون عالم را وادار

به تملق و تواضع و تعظیم و تسلیم کنند. امریکایی‌ها به رؤسای کشورهای آفریقایی، آسیایی و امریکای لاتین این‌طور تفهیم کرده‌اند که برای زندگی کردن، هیچ چاره‌ای نیست، مگر تسلیم شدن در مقابل امریکا و سیاست‌های آن. بسیاری از آنها هم این را قبول کرده‌اند! تنها یک کشور، یک ملت و یک دولت در دنیا است که زیر این بار نرفته و می‌گوید ما کاری به کار امریکا نداریم؛ اما حاضر هم نیستیم تسلیم زورگویی و فشار و تحمیل سیاست‌ها و روابط امریکا شویم. آن کشور، جمهوری اسلامی ایران است.

مسئولان امریکایی، گاه در مقام بیان و خطابه اظهارات ریاکارانه‌ای ابراز می‌کنند. بعضی وقت‌ها از ملت ایران یک تعریف نیمه‌کاره و یا از بخشی از مسئولان و نظام ایران تعریفی بر زبان می‌آورند. هدف آنها این است که بتوانند بر ایران سلطه سیاسی و اقتصادی، و اگر بشود، سلطه نظامی پیدا کنند. بازارهای ایران مورد طمع آنهاست. منابع ایران مورد طمع آنهاست؛ از همه بالاتر، چون ملت و نظام انقلابی و اسلامی ایران توانسته است خیزش عظیمی را در دنیای اسلام به‌وجود آورد - یک بیداری که به آسانی نمی‌توانند آن را از بین ببرند - می‌خواهند با قانع کردن خاضع کردن ایران، این خیزش جهانی را از بین ببرند؛ یعنی به دنیا این‌طور بگویند که این‌هایی که خودشان شروع کننده بودند، آمدند درمقابل امریکا اظهار تسلیم و خضوع کردند! بنابراین، هدف، روابط سالم نیست. آنها در تبلیغاتشان آن حرف‌ها را می‌زنند؛ عده‌ای هم متأسفانه در مطبوعات کشور و غیره، همان حرف‌ها را تکرار می‌کنند که گویا ارتباط با امریکا خواهد توانست همه مشکلات اقتصادی کشور را حل کند. این دروغ و خلاف است.

امریکایی‌ها برای ارتباطات و فعالیت‌های خودشان در دنیا، یک وجهه نظر بیشتر ندارند - آن را هم می‌گویند؛ پنهان و کتمان نمی‌کنند - و آن، منافع امریکاست. چنانچه با کسی رابطه برقرار کنند، اگر بپرسند چرا، می‌گویند منافع ما

ایجاب می‌کند؛ چون برای آنها منافعشان مهم است! آمریکا به هیچ کشوری سود نمی‌رساند. اگر چند میلیون دلار به کشوری وام بدهد، چند برابر از او امکانات می‌گیرد! امروز اگر شما به این منطقه نگاه کنید، می‌بینید که این کشورهای اطراف ما دچار فقر و ضعف و استبداد و فساد و مشکلات فراوانی هستند. این‌ها مگر با آمریکا روابط ندارند؟! همه این‌ها با آمریکا روابط دارند. امریکایی‌ها از آنها استفاده می‌کنند، اما به آنها استفاده نمی‌رسانند!

بارها امریکایی‌ها اعلان کردند که هدف آنها از ارتباط با کشورها، تأمین منافع دولت امریکاست! معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که از نظر امریکایی‌ها، منافع یک شهروند امریکایی، بر منافع یک شهروند ایرانی - هر که باشد - ترجیح دارد؛ یک جوان امریکایی، بر جوان ایرانی ترجیح دارد؛ یک عنصر امریکایی - هر که باشد - بر یک عنصر ایرانی و یا غیرایرانی ترجیح دارد. سیاست آمریکا در مسائل جهانی بر این مبناست. هدف اصلی این است.

البته با دروغ و فریب، اسم حقوق بشر را می‌آورند! کشورهایی هستند که آمریکا از نفت آنها استفاده می‌کند؛ در آنها یک بار یک مجلس منتخب مردم تا امروز تشکیل نشده است؛ یک حاکم منتخب مردم، یک رئیس‌جمهور منتخب مردم در آن کشورها وجود ندارد؛ اما آمریکا اسمی از دموکراسی و حقوق بشر در آن کشورها نمی‌آورد! چرا؟ چون منافعش را از آنها تأمین میکند. با رژیم صدام - در دورانی که رژیم صدام با ایران می‌جنگید؛ چون بر طبق منافع آنها بود - کمال همکاری را کردند؛ بعد که رژیم صدام به کویت حمله کرد و منافع آنها را تهدید نمود، با او مقابله کردند؛ آن وقت صدام شد ظالم و جنایتکار و عنصر غیرقابل اعتماد! مگر قبلاً نبود؟!

همین امروز مؤسسات متعددی در خود آمریکا و در اروپا از طرف امریکایی‌ها فعالیت می‌کنند تا روی دولت ایران، روی افکار عمومی ایران و روی فضای ذهنی

ایران فشار وارد کنند. من گزارشی از این مراکز به ظاهر تحقیقاتی دارم که نشان می‌دهد آنها در باطن برای این درست شده‌اند که فشار سیاسی و تبلیغاتی بیاورند و افکار عمومی را علیه نظام اسلامی تجهیز کنند. من اسم این مؤسسات را هم دارم؛ میدانم که فعالیت‌هایشان چیست و چه کار می‌کنند. اینها به زبان، اظهار دوستی می‌کنند؛ اما فلان عنصر سیاسی‌شان، عنصر نظامی‌شان، وزیر دفاعشان، فرمانده نیروهایشان در خلیج فارس، قلدرا نه صحبت می‌کند! دستگاه‌های جاسوسی‌شان هم در خفا مشغول توطئه‌اند، که چون مجال نیست، من در این خصوص بیشتر صحبت نمی‌کنم. متأسفانه بعضی از این‌ها توانسته‌اند از بعضی از اوضاع آشفته استفاده کنند؛ داخل ایران هم بیایند و با این و آن تماس بگیرند! یکی از اینها وقت برگشت از ایران در آنجا گزارشی داده و گفته همه چیز در مورد ایران تمام شده است؛ ما فقط باید سفیرمان را به ایران معرفی کنیم! شخصی شنید، گفت: خواب خوش دیدید، خیر باشد! در اینجا به او چه گفتند که او چنین برداشت کرده که همه چیز تمام شده است؟! چه کسی با او حرف زده است؟! اینها چیزهایی است که تهدیدهای داخلی را تشکیل می‌دهد.

عزیزان من! اگر ما در داخل متحد و منسجم باشیم، اگر مردم با دولت و مسئولان‌شان صمیمی باشند و ارتباط داشته باشند، دشمن خارجی هیچ تأثیر سوئی نمی‌تواند بگذارد و هیچ اقدامی نمی‌تواند بکند؛ اما متأسفانه در داخل، ایادی دشمن هستند. امروز در این کشور «عبدالله بن ابی» های منافق هستند؛ کسانی که حتی یک روز حکومت امام و حکومت نظام اسلامی را از بُن دندان قبول نکردند!

در زمان پیامبر، یکی از منافقان بسیار فعال، «عبدالله بن ابی» بود که با یهودی‌ها و کفار قریش و جاسوس‌های امپراتوری روم می‌ساخت و از هروسيله‌ای استفاده می‌کرد، برای این که شاید بتواند حکومت پیامبر را از بین ببرد؛ چرا؟ چون

قبل از آن که پیامبر به مدینه بیاید، او تصوّر می‌کرد که در آینده، رئیس و حاکم و پادشاه مدینه خواهد شد! پیامبر در واقع مقام او را از او سلب کرده بود.

امروز در این کشور «عبداللّه بن ابی»‌هایی هستند؛ کسانی که خیال می‌کردند اگر انقلابی در این کشور رخ دهد، حکومت وقف آنها و متعلّق به آنهاست. کسانی که نه فقاہت را قبول داشتند، نه امام را قبول داشتند، نه مردم را قبول داشتند، نه احساسات دینی را قبول داشتند. پیامبر با «عبداللّه بن ابی» خوشرفتاری کرد و او را مجازات ننمود. نظام اسلامی هم با این‌ها خوشرفتاری کرد و به مجازاتشان پرداخت. اینها امروز به برخی از پدیده‌هایی که دست دشمن در آنهاست، می‌نگرند؛ خیال می‌کنند فرصتی پیدا کرده‌اند که به نظام اسلامی ضربه بزنند. فعالیت‌های منافقانه خودشان را می‌کنند، به این امید که بین مسئولان اختلاف باشد؛ به این امید که بین مردم اختلاف باشد؛ به این امید که جوانان رابطه‌شان را با نظام اسلامی قطع کنند؛ به این امید که جوانان با دین قهر کنند!

عزیزان من! هدف اصلی دشمنان - چه دشمنان خارجی، چه دشمنان دور و منافق داخلی - عبارت است از نفی حکومت دینی و حکومت اسلام. اصل قضیه برای این‌ها این است و به کمتر از این هم راضی نیستند. این‌ها می‌دانند تا وقتی که قدرت در دست دین و احکام دینی است، تا وقتی که مقررات مجلس شورای اسلامی باید طبق دین باشد، تا وقتی این قانون اساسی هست - که این قانون اساسی منطبق بر دین است - در این کشور نمی‌توانند کاری بکنند. تا وقتی مسئولان کشور به مبانی دین و اسلام و فقاہت پایبندند، این‌ها کاری نمی‌توانند بکنند. می‌خواهند این پایبندی را از بین ببرند؛ هدف این است. می‌خواهند همان تجربه‌ای را که در صدر اسلام به وجود آمد، دوباره تکرار کنند.

در صدر اسلام بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ضربه‌ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت امام‌حسن و حکومت

علی‌بن‌ابی‌طالب - علیه‌السلام - به سلطنت شام تبدیل شد! البته امام‌حسن‌مجتبی - علیه‌السلام - آن روز به خاطر یک مصلحت بزرگ‌تر - که حفظ اصل اسلام بود - مجبور شد این تحمیل را به‌جان بپذیرد. حکومت را از امام‌حسن گرفتند. وقتی حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم حادثه کربلا پیش می‌آید. آن وقت حادثه کربلا حادثه‌ای نیست که بشود جلوش را گرفت؛ اجتناب‌ناپذیر می‌شود. بیست سال بعد از آن که حکومت اسلامی از دست محور اصلی آن - که امامت است - گرفته شد، امام‌حسین فرزند پیامبر، در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده شد. اساس حمله و نقشه دشمن این است که حکومت را از محور اصلی - محور امامت، محور دین - خارج کند. بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد!

البته من آن روز در نماز جمعه گفتم قلباً از بعضی از پدیده‌هایی که در کشور هست، رنج می‌برم. من نمی‌خواهم آنچه را که برایم رنج آور است، با افکار عمومی مطرح کنم؛ اما این نکته که آن روز گفتم داستان غم‌انگیزی است. حقیقتاً همین‌طور است. بنده دو سال قبل از این، در یکی از خطبه‌های نماز جمعه گفتم که دستگاه‌های استکباری دنیا - و در رأس همه، آمریکا - از تبلیغات برای ساقط کردن و ایجاد اغتشاش در کشورها استفاده می‌کنند. بعد به آن مراکز تبلیغاتی خطاب کردم و گفتم: ولی بدانید این توطئه که شما بخواهید به وسیله رادیوهایتان در ایران اسلامی، همان برنامه‌هایی را که در اروپای شرقی و در بعضی از کشورهای دیگر به‌وجود آوردید، به‌وجود بیاورید، این نشدنی است؛ این خیال خامی است.

متأسفانه امروز می‌بینم همان دشمنی که به وسیله تبلیغات خود، همتش این بود که افکار عمومی یک کشور را به‌سمتی متوجه کند، به‌جای رادیوها آمده در داخل کشور ما پایگاه زده است! بعضی از این مطبوعات که امروز هستند،

پایگاه‌های دشمنند؛ همان کاری را می‌کنند که رادیو و تلویزیون‌های بی‌بی‌سی و

آمریکا و رژیم صهیونیستی می‌خواهند بکنند!

من نه با آزادی مطبوعات مخالفم، نه با تنوع مطبوعات. اگر به جای بیست عنوان روزنامه، دویست عنوان روزنامه در این کشور دربیاید، بنده خوشحال‌تر هم خواهم بود و از این که روزنامه‌های کشور زیاد شوند، هیچ احساس بدی ندارم. اگر مطبوعات، آن‌طوری که در قانون اساسی هست، مایه روشنگری باشند؛ مصالح کشور را رعایت کنند، به نفع مردم قلم بزنند، به نفع دین قلم بزنند، هر چه بیش‌تر باشند، بهتر است. اما امروز مطبوعاتی پیدا می‌شوند که همه همتشان، تشویش افکار عمومی و ایجاد اختلاف و بدبینی در مردم و خوانندگانشان نسبت به نظام است! ده عنوان، پانزده عنوان روزنامه، گویا از یک مرکز هدایت می‌شوند؛ با تیتراهای شبیه به هم، در قضایای مختلف. قضایای کوچک را بزرگ می‌کنند و تیتراهایی می‌زنند که هرکس این تیتراها را می‌بیند، خیال می‌کند که همه چیز در کشور از دست رفته است! این‌ها امید را در جوانان می‌میرانند؛ روح اعتماد به مسئولان را در آحاد مردم کشور تضعیف می‌کنند و نهادهای اصلی کشور را مورد اهانت و توهین قرار می‌دهند!

من نمی‌دانم مدل این‌ها کجاست و کیست؟! مطبوعات غربی هم این‌طور نیستند! این یک نوع شارلاتانیزم مطبوعاتی است که امروز بعضی از مطبوعات در پیش گرفته‌اند! در دنیایی که برای بعضی از روزنامه‌های ما مدل روزنامه‌نگاری است، اگر مسئولی، وزیری، حتی رئیس‌جمهوری، دزدی کند، می‌نویسند و افشاء می‌کنند؛ اگر جنایت کند، افشاء می‌کنند؛ اگر رشوه‌خواری کند، تیترا می‌زنند و می‌گویند. اما به قانون اساسی کشور حمله نمی‌کنند؛ به مجلس قانونگذاری حمله نمی‌کنند. ممکن است از قوانین مصوب انتقاد کنند، تحلیل کنند؛ اما در قبال یک قانون، هوچی‌بازی راه نمی‌اندازند. این‌ها از صاحبان اصلی این روش‌ها هم قدم جلوتر گذاشته‌اند! قانون



اساسی، مورد اهانت؛ سیاست‌های اصلی کشور، مورد اهانت؛ قضایای کوچک، درشت‌نمایی شده!

در هر حادثه‌ای، جوّ تهمت فضا را پر می‌کند! تروری اتفاق می‌افتد. هنوز هیچ

اطلاعی در دست نیست؛ هنوز از این که این حادثه را چه کسی انجام داده، هیچ کس

سرنخی ندارد؛ اما می‌بینید که در روزنامه تیترا می‌زنند؛ سپاه را متهم می‌کنند؛

بسیج را متهم می‌کنند؛ روحانیت را متهم می‌کنند! هدف از این کارها چیست؟!

من می‌دانم که در بسیاری از این مطبوعات، آدم‌های خوب و مؤمنی مشغول

کارند - چه، کسانی که قلم می‌زنند، چه، کسانی که اداره می‌کنند - اما در لابلای

همین‌ها اثر انگشت «عبدالله بن ابی»ها را می‌بینم: تفرقه‌افکنی‌ها، اختلاف‌افکنی‌ها،

تشنج‌آفرینی‌ها، تشویش افکار عمومی، ناامید کردن‌ها، یأس‌پراکنی‌ها، چهره‌سازی

عناصر وابسته و مرید دشمن، از نظر انداختن عناصر مفید و مؤمن و مخلص و

دلسوز! البته این کارها به‌جایی هم نخواهد رسید؛ خدای متعال رسوا می‌کند.

من بارها به مسئولان دولتی تذکر داده‌ام و به‌طور جدی از آنها خواسته‌ام که

جلو این وضعیت را بگیرند. این اسمش محدود کردن مطبوعات نیست. این اسمش

جلوگیری از انتقال آزاد اطلاعات نیست - انتقال سالم اطلاعات مورد تأیید ماست -

این معنایش جلوگیری از نفوذ دشمن است. جلوگیری از به‌ثمر رسیدن توطئه

تبلیغاتی دشمن است. من وجود این جریان تبلیغاتی و مطبوعاتی را به‌حال کشور،

به‌حال جوانان، به‌حال آینده، به‌حال انقلاب و به‌حال «ایمان مردم» مضر می‌دانم. این

جریان، دائم در صدد قداست‌شکنی از مسائل اساسی/اسلامی است. مباحث/اسلامی

را زیر سؤال می‌برند؛ انقلاب را زیر سؤال می‌برند؛ نه با بیان منطقی، با روش‌های

بسیار غلط که جز در مطبوعات ناسالم، در دوره‌هایی که بوده، انسان نمی‌تواند نظیر

و شبیهش را پیدا کند!

## شادمان چه نمازید؟ وضو باطل بود!

محمدکاظم کاظمی، شعر زیبای دیگری دارد باعنوان «اُخُد ۲» که جا دارد ابیاتی از آن را تقدیم کنم به سیاست‌پیشگان و ژورنالیست‌های شارلاتانی که در بزک کردن آمریکا از چیزی فروگذار نکرده و خودشان نیز گاه اعتراف می‌کنند که کارشان شده آرایش و پیرایش تصویر آمریکا - شیطان بزرگ - در نظر مردم ایران.

ای جماعت! نه اگر بیش، کمی عار کنید  
 کی شما روزه گرفتید که افطار کنید؟

شادمان چه نمازید؟ وضو باطل بود  
 آب این جوی همان از ده بالا گل بود

خصم گفتید - و دروغ است - که دیگر گشته  
 آنچنانی که توان گفت / بوذر گشته!

دل میندید که صد فتنه در این پنهان است  
 این همان قصه اسلام / یوسفیان است

از درختی که چنین است، نچیدن بهتر  
 از چنین راه به منزل نرسیدن بهتر

سرفرازی نه متاعیست که ارزان برسد  
 سحر آن نیست که با بانگ خروسان برسد

سحر آنست که بیدار شود اقیانوس  
 سحر آنست که خورشید بگوید نه خروس

پای این طایفه جز در پی شیطان فلج است  
 قبله کج نیست، نمازی که نخواندند کج است

با چنین بی‌نفسان حرف و سخن بیهوده است  
 ما نمی‌میریم پس فکر کفن بیهوده است

در کفن هم اثر از وضع جنون خواهد ماند  
 دست ما با تیغ از خاک برون خواهد ماند

محو فرعون مشو، نیل شدن آسان است  
 سنگ پیدا کن / بابیل شدن آسان است